

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۳۶۷-۳۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

نظریه استبداد شرقی و ماهیت دولت و جامعه در ایران پیشامدرن

حجت کاظمی*

چکیده

نظریه استبداد شرقی در روایت‌های مختلف آن، الگوی تحلیلی غالب برای درک ماهیت دولت و جامعه در ایران سنتی بوده است. فرآورده اصلی حاصل از کاربست این نظریه، ارائه تصویری از دولت سنتی ایرانی به عنوان سازمانی نیرومند و خودکامه، در مقابل جامعه‌ای پراکنده، فاقد نیروهای اجتماعی مستقل، ضعیف و منفعل بوده است. مطابق چنین تحلیلی، علی‌رغم تمام تغییرات ظاهری در تاریخ ایران، ماهیت جوهری دولت، جامعه و مناسبات میان آنها از ابتدای تاریخ تا امروز، دگرگونی کیفی را تجربه نکرده است. هدف اول این مقاله، ارائه گزارشی از تبارهای این نظریه قدیمی، نحوه کاربست آن از سوی محققان غربی و ایرانی برای تحلیل تاریخ ایران، شناخت مضامین محوری آن درباره ماهیت دولت و جامعه و دلایل محبوبیت آن در مقطع بعد از انقلاب خواهد بود. مقاله نشان می‌دهد که به‌رغم سابقه دیرین این نظریه، طرح مجدد آن طی دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ شمسی در متن منازعه‌ای سیاسی - تئوریک میان جریان‌های چپ و منتقدان آنها صورت گرفته است. مقاله، هژمونی این رویکرد در مقطع بعد از انقلاب اسلامی را ناشی از بی‌اعتباری الگوی تحلیلی جریان چپ و نیز قابلیت‌های این نظریه برای ارائه پاسخی ساده فهم به مسئله توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصادی می‌داند. هدف دوم این مقاله، آشکار کردن نارسایی این نظریه و نتایج آن در

hkazemi57@ut.ac.ir



*استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

تحلیل ماهیت دولت و جامعه در ایران است. مقاله بر این نکته تأکید دارد که این دیدگاه عملاً راه را بر یک جامعه‌شناسی «واقعاً» تاریخی درباره جامعه ایران و درک صحیح ماهیت دولت، جامعه و مناسبات آنها مسدود کرده است.

واژه‌های کلیدی: استبداد شرقی، شیوه تولید آسیایی، دولت قوی، جامعه ضعیف و خودکامگی.

مقدمه

در کنار انبوه آثار تاریخ‌نگارانه درباره تاریخ ایران پیشامدرن، گروهی از آثار پژوهشی با فراتر رفتن از صرف روایت تاریخی، کوشیده‌اند تا از زاویه دانش علوم اجتماعی جدید به بحث درباره تاریخ ایران بپردازند. در میان این آثار می‌توان دو سنت رقیب را شناسایی کرد: ۱- سنت مبتنی بر نظریه استبداد شرقی و روایت جامعه‌شناختی آن یعنی شیوه تولید آسیایی ۲- سنت مبتنی بر نظریه تاریخی ارتدکس مارکسیستی. این دو الگو از بسیاری جهات برداشت‌های متعارضی درباره سیر تاریخ ایران، دینامیسم تحولات تاریخی، ماهیت دولت و جامعه، روابط دولت و جامعه، نقش نیروهای اجتماعی و... ارائه می‌دهند. از میان این دو رویکرد، نظریه استبداد شرقی، سابقه بسیار طولانی‌تری دارد و سابقه آن به یونان باستان بازمی‌گردد. این دیدگاه از قرن نوزدهم به این سو نیز با استفاده از بینش‌های نظری حاصل از علوم اجتماعی جدید غنی‌تر شده است. هرچند تا قبل از انقلاب اسلامی، رواج و عمومیت آن زیر سایه اندیشه رقیب آن یعنی نظریه تاریخی ارتدکس مارکسیستی در حاشیه بود، انقلاب و تحولات پس از آن باعث ارائه صورت‌بندی جدیدی از این نظریه و رواج گسترده آن در محافل دانشگاهی، روشن‌فکری و عمومی ایران شد.

در این مقاله ابتدا به تبار نظریه استبداد شرقی، تحولات تاریخی، نظریه‌پردازان مهم و هسته اصلی تحلیل آنها از استبداد شرقی خواهیم پرداخت. سپس روایت تجدیدنظر شده این نظریه ذیل بحث شیوه تولید آسیایی مطرح خواهد شد. در بخش بعدی، نحوه کاربست این نظریه برای تحلیل تاریخ ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت. بخش سوم معطوف به شناسایی مؤلفه‌ها و محورهای مورد تأکید این دیدگاه درباره ماهیت دولت و جامعه در ایران است. بخش پایانی مقاله، متمرکز بر طرح مجموعه‌ای از نقدها به این نظریه و نتایج تحلیلی آن خواهد بود.

پیشینه پژوهش

نظریه استبداد شرقی، پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و به همین طریق پژوهش‌های متعددی نیز درباره تحول تاریخی و نقد و ارزیابی از مدعیات آن وجود دارد. در آثار

موجود، برجسته‌ترین گزارش انتقادی را پری اندرسون (۱۳۹۰) ارائه کرده است. روایت اندرسون از چشم‌اندازی نوعی مارکسیسم وبری است و تحول این نظریه از رنسانس تا مباحث مارکس و ویتفولگ را در برمی‌گیرد. گزارش‌های مشابهی را می‌توان در نزد کرادر (۱۹۷۵)، ساور (۱۹۷۵)، بیلی و لوبارا (۱۹۸۱)، اسپرینگ‌بورک (۱۹۹۲) دون (۱۳۶۸) و کورتیس (۲۰۰۹) مشاهده کرد. توجه عمده در این نوشته‌های تحقیقی بر عثمانی، هندوستان و چین بوده است و ایران، در این مطالعات جایگاهی حاشیه‌ای داشته است. در میان محققان ایرانی نیز علاوه بر نوشته‌های افرادی چون محمدعلی خنجی، همایون کاتوزیان و احمد سیف که از موضعی همدلانه به کاربرت این نظریه درباره تاریخ ایران پرداخته‌اند، محققانی چون ولی (۱۳۸۰) و آبراهامیان (۱۳۹۳)، این دیدگاه و کارایی آن در تحلیل تاریخ ایران را زیرسؤال برده‌اند.

هر چند مقاله حاضر در گزارش تطور این دیدگاه در موطن اروپایی آن، هم‌راستا با مطالعات موجود است، تلاش شده است تا از ضمن گزارشی نسبتاً جامع از تحول و تطور کاربرت این نظریه در مطالعات ایران‌شناسی و نیز جایگاه آن در مناقشات روشن‌فکری ایران قبل و بعد از انقلاب، مضامین اصلی این نظریه درباره ماهیت دولت و جامعه در ایران پیشامدرن احصا شود. در بخش نهایی نیز تلاش شده تا با فراتر رفتن از روایت توصیفی، از زاویه جامعه‌شناسی تاریخی، قابلیت‌های این نظریه برای تحلیل تاریخ ایران مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد.

روش تحقیق

منظور از روش تحقیق، «فنون یا رویه‌های واقعی برای گردآوری و تحلیل داده‌ها» (بلیکی، ۱۳۸۴: ۶۴) است. با توجه به موضوع مقاله حاضر که در حیطه مباحث نظری و تاریخی قرار می‌گیرد، روش تحقیق مورد استفاده، روش «اسنادی- کتابخانه‌ای» بوده است (برای ابعاد این روش ر.ک: برنم و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۱۷-۲۴۶).

استبداد شرقی: تاریخ یک نظریه

تبار توصیف و تحلیل جوامع شرقی ذیل مفهوم «استبداد شرقی» به دوره یونانیان بازمی‌گردد. هرودت هرچند به عنوان «دوست ایرانیان»، روایتی معتدل از تفاوت‌های ایرانیان و یونانیان ارائه می‌داد، توصیف او از وسعت سرزمینی، وجود تأسیسات آبی بزرگ، روحیات مردمان و نیز ترجیح پادشاهی یک‌نفره بر سایر اشکال حکومت (که از زبان داریوش بیان شده است)، بن‌مایه نگرش بعدی یونانیان را به آسیای‌ها ساخت (هرودت، ۱۳۳۹، ج ۳: ۱۷۷-۱۸۳).

ارسطو نیز در کتاب «سیاست» در توصیف انواع و اقسام حکومت‌ها، از «پادشاهی نوع بربر» سخن گفت که «استبدادی موروثی» و از جمله بدترین نوع حکومت‌هاست. در روایت ارسطویی درباره دلایل شکل‌گیری چنین حکومتی، با اشاره به جغرافیا و اقلیم جوامع بربر عنوان می‌شود: «مردم سرزمین‌های سردسیر، به‌ویژه در اروپا، بیشتر دلیر اما کم‌هنرنده... آسیاییان، هوشمندتر و هنرمندترند، اما از دلیری بی‌بهره‌اند و از این‌رو همیشه به حال بندگی و فرمان‌برداری به سر می‌برند. یونانیان که میان این دو زیست می‌کنند، از خصائص هر دو بهره دارند؛ هم دلیرند و هم در سیاست، مدبر و خردمندند» (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۹۷). برای ارسطو، بررها، مردمانی برده‌صفت هستند. خصوصیت هم دلیل ظهور استبداد است و هم معلول آن: «مردم بربر بیش از مردم هلن به فرمان‌برداری و چاکری خو گرفته‌اند و بیشتر آسیایی هستند تا اروپایی و از این‌رو بر شهروان خود کام نمی‌شورند» (همان: ۱۴۱-۱۴۴). در عین حال در جایی با اشاره به سبک حکومت‌داری در ایران، پایداری این حکومت‌ها را ناشی از سرکوب خودسرانه می‌داند که مانع از برآمدن «مردان برجسته» و شکل‌گیری «مجامع بحث و گفت‌وگو» می‌شود (همان: ۲۴۶-۲۴۷).

این روایت از «استبداد شرقی» که رگه‌های آشکاری از جدال‌های هویتی و تاریخی آن دوران را در خود مستتر داشت (بریان، ۱۳۸۱: ۱۱ و Springborg, 1995: 23-29)، بعد از رنسانس و احیای میراث کلاسیک نزد دانشوران دوران جدید تکرار شد و سفرنامه‌ها و گزارش‌های دیپلماتیک و مطالعات روبه‌رشد درباره جوامع شرقی بر غنای مفهومی آن افزودند (krader, 1975: 19-43).

مهم‌ترین چهره در میان انبوه نویسندگان این دوره درباره استبداد شرقی، شارل مونتسکیو بود. رویکرد او از بسیاری جهات ادامه رویکرد یونانی به ویژه تلقی ارسطویی بود. او با توصیف استبداد شرقی به عنوان یکی از گونه‌های سه‌گانه حکومت، آن را شکلی از حکومت دانست که حاکم «همه چیز است و دیگران هیچ چیز». در بحث از علل تکوین استبداد شرقی، او معتقد است که محیط و اقلیم خشک شرقی باعث شکل‌گیری مالکیت دولتی بر زمین، فقدان اشرافیت زمین‌دار مستقل و شکل‌گیری برابری بنده‌وار همه مردم شده است. مکمل این وضعیت، پرورش و تثبیت روحیه و اخلاقیات برده‌صفتانه در مردمان شرقی است (مونتسکیو، ۱۳۴۹: ۱۷۱-۱۷۳ و ۳۹۰-۴۰۷). «در این حکومت‌ها... هیچ نوع میانجی‌گری وجود ندارد و امر شاه لازم‌الاجراست». نتیجه این وضعیت، وجود یک «اطاعت نامحدود» است. او از برابری برده‌داری سخن گفت که انسان‌ها را به «حیواناتی» بدل می‌کند که مطابق غریزه خود اطاعت می‌کنند. تربیت به جای آنکه در خدمت رشد فضایل مدنی باشد، در خدمت شکل دادن به «غلام خوب» است (همان: ۱۱۸-۱۲۴؛ ۱۳۰-۱۳۱ و ۲۴۴).

دین شرقی نیز استبداد را تثبیت می‌کند. وی نتیجه می‌گیرد که جوامع شرقی، جوامعی هستند که جامعه در آن «بسیار ضعیف» و «رئیس آن زیاده از حد قوی» است. او با ذکر اینکه در آسیا «استبداد حال طبیعی پیدا کرده»، حکومت‌های روسیه و مغول و چین، عثمانی و «صوفی ایران» را نمود این حکمرانی می‌داند (همان: ۱۶۸-۱۷۲). علاوه بر مونتسکیو، تعداد زیادی از متفکران غربی این بحث را بسط دادند. پری اندرسون، مباحث چهره‌های برجسته این سنت درباره ویژگی‌های دولت و جامعه شرقی را در جدول زیر خلاصه می‌کند:

جدول ۱- ویژگی‌های دولت-جامعه شرقی از نگاه متفکران بعد از رنسانس

ویژگی‌های دولت-جامعه شرقی	نظریه پردازان
مالکیت دولتی بر زمین	هارینگتون، برنیز، مونتسکیو، جونز
فقدان محدودیت‌های قضایی	بدن، برنیر، مونتسکیو
جابجینی قانون با مذهب	مونتسکیو
نبودنجبای موروثی	ماکیاولی، بیکن، مونتسکیو

برابری اجتماعی برده‌وار	مونتسکیو، هگل
کمونته‌های روستایی مجزا	هگل
سلطه کشاورزی بر صنعت	اسمیت، برنیر
تأسیسات آبیاری دولتی	اسمیت، میل
محیط اقلیمی گرم و خشک	مونتسکیو، میل
عدم تغییر تاریخی	مونتسکیو، هگل، جونز، میل

(منبع: اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۶۵)

با تأسیس علوم اجتماعی جدید در قرن نوزدهم، بحث درباره ماهیت جوامع سنتی، جزئی ضروری از کوشش برای فهم مدرنیته نوظهور بود. در تلاش برای فهم این مسئله که چرا مدرنیته و سرمایه‌داری تنها در غرب و نه در جایی دیگر شکل گرفته است، بحث درباره ماهیت جامعه اروپایی پیشامدرن و تفاوت‌های آن با سایر جوامع سنتی، به بحثی محوری نزد بنیادگذاران علوم اجتماعی جدید بدل شد. مارکس که در آثار اولیه خود به‌ویژه «ایدئولوژی آلمانی»، روایتی تک‌خطی از تحول تاریخ بشری ارائه کرده بود (مارکس و انگلس، ۱۳۸۶: ۲۸۸-۲۹۳)، وقتی پس از سال ۱۸۵۳ به مطالعه جدی‌تر تاریخ شرق به‌ویژه آثار جیمز میل و فرانسوا برنیه درباره هند گورگانی پرداخت، تفاوت‌های مهمی در مسیر تحول جوامع شرقی در مقایسه با جوامع غربی مشاهده کرد. این مطالعات منجر به طرح بحث بسیارمهم «شیوه تولید آسیایی» از سوی وی شد. در حقیقت مارکس ذیل این بحث، ادبیات گسترده استبداد شرقی را وارد علوم اجتماعی جدید کرد (ترنر، ۱۳۸۸: ۲۵۵؛ Bailey & Llobera, 1981: 13-23).

طرح اولیه بحث در مقاله کوتاه «حکومت بریتانیا در هندوستان» (۱۸۵۳) مطرح شد. در «گروندریسه: مبنای نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۷-۱۸۵۸) وی عملاً «شیوه آسیایی» را به عنوان شیوه تولیدی مجزا در کنار شیوه‌های پنج‌گانه شناخته شده قرار داد (مارکس، ۱۳۷۸: ۴۸۴-۵۰۰؛ اندرسون، ۱۳۹۰: ب: ۲۶۶-۲۸۰؛ کرایب، ۱۳۸۶: ۳۴۶-۳۵۰). برخلاف نظر مارکسیست‌های ارتدکس، هیچ‌گاه تا پایان عمر آن را کنار نهاد و علاوه بر «سرمایه» در

مکاتبات خود با مارکسیست‌های روسی، بر تفاوت تحولات شرق و غرب به واسطه تفاوت حیات اقتصادی تأکید کرد (Bailey & Llobera, 1981: 30-34)

مارکس، ویژگی اصلی حیات جوامع شرقی (هندوستان، ایران و عثمانی و روسیه) را نبود مالکیت خصوصی بر زمین می‌داند که مولد شکل‌گیری قدرت دولتی بزرگی در جوامع شرقی است. دلیل موضوع در اقلیم خاص آسیا نهفته است که «آبیاری مصنوعی» را در آن اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. «شرایط جغرافیایی و منطقه‌ای به‌ویژه پهنه‌های وسیع بیابان که از صحرای آفریقا تا عربستان و ایران، هند و تاتاری تا مرتفع‌ترین مناطق کوهستانی آسیا امتداد دارد، سبب شده تا آبیاری مصنوعی با آبراهه‌ها و نظام‌های آبرسانی، پایه کشاورزی شرقی را تشکیل دهد. این ضروریات اصلی استفاده اقتصادی و عمومی از آب... موجب دخالت قدرت متمرکز حکومت می‌شود» (اندرسون، ۱۳۹۰: ۳۷). نتیجه این وضعیت، مالکیت دولتی بر زمین و واگذاری آن برای کشت از سوی دولت به اتباع است که «هیچ‌گونه حق دائمی به زمین» ندارند. کنترل دولتی بر زمین باعث می‌شود تا دولت از طریق مالیات‌بندی وسیع، مازاد بزرگی کسب کند و به اتکای آن، دستگاه اداری و نظامی بزرگی ایجاد کند (اندرسون، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۹؛ سیف، ۱۳۸۰: ۱۶-۱۷ و ۱۳۸-۱۳۹).

مقوم این وضعیت، انفعال، عدم تغییر و پویایی همیشگی در جامعه شرقی است. او به تأسی از هگل بر مفهوم واحدهای روستایی «خودبسند و راکد» با مردمانی آرام که به واسطه فرهنگ تقدیر‌گرای هندی (شرقی)، تصوری از تغییر و کنش برای دگرگونی ندارند، به عنوان مبنای تحکیم استبداد شرقی تأکید می‌کند. دلیل این رکود نیز فقدان مالکیت خصوصی و در نتیجه نبود ستیزه طبقاتی در این اجتماعات اشتراکی است. دولت قدرتمند تأسیس شده توسط قبایل جنگجو، این امکان و فرصت را دارد که از طریق مالکیت دولتی زمین، مدیریت آب و جمع‌آوری مازاد تولید جوامع اشتراکی پراکنده، قدرت خود را تثبیت کند (Marx, 1979: 125-133). در نتیجه حاکم مستبد همچون «پدر تمام اجتماعات کوچک‌تر» تلقی می‌شود و «وحدت مشترک کل» را تحقق می‌بخشد. وجود جامعه منفعل و فاقد تغییر، متشکل از روستاهای پراکنده به عنوان

«جهان کوچک منزوی» روی دیگر شکل‌گیری دولت نیرومند خودکامه است (مارکس، ۱۳۹۲: ۱۴۲-۱۴۵؛ کرایب، ۱۳۸۶: ۳۴۸؛ خنجی، ۱۳۷۵ الف: ۱۴۰ و Krader, 1975: 175-179). پری اندرسون، خلاصه دیدگاه مارکسی را اینگونه مطرح می‌کند: «نبود مالکیت خصوصی در زمین، حضور نظام‌های آبیاری بزرگ در کشاورزی، وجود کمونته‌های خودمختار در روستا که پیشه‌های فنی را با کشاورزی و مالکیت اشتراکی بر زمین ترکیب می‌کرد، رکود شهرهای منفعل اجاره‌ده یا بورکراتیک و سلطه ماشین دولتی خودکامه که بر مازاد تولید کنترل داشت و نه تنها به عنوان دستگاه مرکزی سرکوب طبقه حاکم، بلکه به عنوان ابزار اصلی استثمار اقتصادی عمل می‌کرد. بین دهکده‌هایی که خود را از «پایین» بازتولید می‌کردند و دولت بیش از حد بزرگ از «بالا» هیچ نیروی بینابینی وجود نداشت. تأثیر دولت بر این این دهکده‌های رنگارنگ فرادست خود کاملاً بیرونی و متکی بر خراج بود. استحکام یا نابودی آن به یکسان تأثیری بر جامعه روستایی نداشت. ترتیب تاریخ سیاسی شرق اساساً چرخه‌ای بود؛ هیچ تکامل پویا و انباشتی وجود نداشت. نتیجه این فرایند در زمانی که آسیا به سطح ویژه تمدن خود دست یافت، رکود یا تغییرناپذیری مزمین بود» (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۸۰).

طرفداران بحث شیوه تولید آسیایی، بحث مارکس را حرکت به سوی اتخاذ نوعی نگرش «چندخطی» و غیر جبریاور به تاریخ جهان تلقی می‌کنند (خنجی، ۱۳۷۵ الف: ۱۳۷-۱۳۸). اما همان‌طور که اندرسون عنوان می‌کند، وی «به نحو چشمگیری به تصویر کلاسیک اروپا از آسیا که از پرونده طولانی پیشینیان خود به ارث برده بود، وفادار باقی مانده بود» (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۷۶-۶۷۷).

جامعه‌شناس بنیادگذار دیگر یعنی ماکس وبر نیز هرچند تحلیل خود را از جوامع شرقی از دیدگاه متفاوتی آغاز کرد و نظریه‌پردازی در سنت استبداد شرقی تلقی نمی‌شود، در تحلیل خود از جوامع شرقی عملاً به نتایج مشابهی دست یافت. وبر معتقد بود که سلطه پاتریمونیال سنتی در شرق به واسطه کم‌آبی، ویژگی‌های دین شرقی، تهاجمات مداوم قبایل و انقطاع مداوم تجزیه فئودالی به سوی شکل متمرکز دولت پاتریمونیال سوق یافت. این دولت‌ها توانستند به اتکای غنایم جنگی و خراج گسترده،

دیوان‌سالاری نظامی و اداری وسیعی ایجاد کنند که به عنوان ابزار شخصی حاکم عمل می‌کرد و حاکم به مدد آن هم خود را از بند محدودیت سنت آزاد می‌کرد و هم کنترل مؤثری بر اتباع خود اعمال می‌کرد (وبر، ۱۳۹۳: ۴۲۶؛ شلوختر، ۱۳۹۲: ۹-۱۰). این دولت‌ها موفق شدند تا از تجزیه فئودالی و شکل‌گیری زمین‌داران موروثی به عنوان مانع سلطه همه‌جانبه خود بر جامعه جلوگیری کنند (وبر، ۱۳۹۳: ۴۱۳-۴۱۴).

در شهرهای شرقی نیز علی‌رغم رونق و شکوه قابل توجه، برخلاف شهرهای غربی، نظم مدنی، انجمن‌های صنفی مستقل، طبقات و نیروهای اجتماعی خودمختار در مقابل قدرت سیاسی وجود نداشت. «شهرها هیچ هویت سیاسی صنفی نداشتند. بازرگانان آنها نیز قدرت اجتماعی جمعی اندکی داشتند. منشورهای شهری ناشناخته بود و حیات شهری در همه‌جا تابع اراده کم و بیش خودسرانه شاهدگان یا امرا بود. ثروت خانوادگی‌شان همیشه می‌توانست توسط فرمانروایان نظامی مصادره شود» (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۷۰۵-۷۰۸).

دولت دیوان‌سالار شرقی بر سرنوشت شهرها و نیروهای اجتماعی موجود در آنها مسلط بود. از این‌رو جوامع شرق برخلاف غرب، ضمن برخورداری از دولت قدرتمند خودکامه، فاقد اشراف موروثی زمین‌دار، شهرها و اصناف مستقل شهری و در نهایت حقوق مالکیت تثبیت‌شده بوده‌اند (وبر، ۱۳۹۳: ۳۷۲، ۳۷۷ و ۴۲۳). وبر و پیروان او از این تحلیل برای تبیین علل عدم پیدایی مدرنیته و سرمایه‌داری در جوامع شرقی استفاده می‌کردند (همان: ۳۷۸-۳۸۱؛ Sunar, 2020: 209-213؛ Zubaida, 2006: 111-118). بنابراین هرچند وبر از منظر متفاوتی به تحلیل شکل‌گیری دولت و جامعه شرقی می‌پردازد، به نتایج یکسانی با مارکس و نظریه‌پردازان استبداد شرقی می‌رسد. ترنر در جمع‌بندی نسبت این دو می‌گوید: «وبر و مارکس در برخی پیش‌فرض‌های عام در باب سرشت اجتماعی شرق، مشترک هستند» (ترنر، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۱).

بحث استبداد شرقی و روایت جامعه‌شناختی آن یعنی شیوه تولید آسیایی، تا مدت‌ها تحت سیطره روایت ارتدکس از نظریه تاریخ مارکسی در حاشیه قرار داشت. مارکسیست‌ها به‌ویژه روایت روسی آن عنوان می‌کردند که این موضوع، بحثی حاشیه‌ای

و گذرا در تکامل اندیشه مارکسی بوده و برجسته کردن آن، بحثی مضر است (Jun, 1995: 335). احیای مجدد این بحث در مقطع بعد از جنگ دوم جهانی و در جریان اوج گیری نبرد ایدئولوژیک شرق و غرب صورت گرفت. کارل ویتفوگل در کتاب «استبداد شرقی» (۱۹۵۷)، روایتی مشهور از بحث شیوه تولید آسیایی ارائه کرد. ویتفوگل در حقیقت بحث مارکسی درباره شیوه تولید آسیایی را با بحث های وبر درباره دیوان سالاری پاتریمونیال وبر آمیخته بود (ترنر، ۱۳۸۰: ۲۶۸). مطابق دیدگاه وی، در اقلیم کم آب و زمین های خشک شرقی، ضرورت فعالیت های گروهی منظم برای ایجاد کشاورزی منجر به شکل گیری نظام های بوروکراتیک قدرتمند برای مدیریت منابع آبی، اداره سرزمین وسیع، کنترل زمین های تحت مالکیت دولت، حل اختلافات و پشتیبانی جنگ شده است. در نتیجه «دولتی نیرومندتر از جامعه» (عنوان فصل سوم) شکل گرفته است که علاوه بر قدرت مالی، بوروکراتیک و نظامی، پیوندی استوار با دیانت نیز دارد. در اثر مدیریت مرکزی دولت بر زمین ها، فتوحات و نیز نظام ارث، مالکیت مستقل از دولت شکل نمی گیرد. فرآورده این وضعیت، فقدان وجود طبقات مستقل و اشرافیت ریشه دار و فقدان تضاد طبقاتی در شرق است. در حالی که دولت های غربی اعم از فئودالی و دولت مطلقه نیازمند مصالحه با طبقات قدرتمندی چون زمین داران و بازرگانان بودند، دولت شرقی نیازمند هیچ نوع مصالحه ای با طبقات نیست. در نتیجه خودکامگی به ویژگی مشخصه رابطه دولت نیرومند با جامعه منفعل بدل می شود. قانون، مقوله ای تابع میل حاکم است، حقوق تثبیت شده وجود ندارد و فرصت ها برحسب دوری و نزدیکی به حاکم توزیع می شود.

ویتفوگل از جامعه ای فاقد فضیلت های مدنی سخن می گوید که در آن افراد یا در پی نزدیکی برده وار به قدرت هستند یا می کوشند تا حد ممکن از سیطره خودکامه دولتی فرار کنند. تضاد اصلی در این جوامع، تضاد کلیت دولت قدرتمند خودکامه و جامعه ای منفعل است که ممکن است شاهد طغیان های انفجاری باشد که البته فاقد خصلت طبقاتی است (ر.ک: ویتفوگل، ۱۳۹۱). کتاب ویتفوگل، جنجال بزرگی در جهان به راه

انداخت و باعث اوج‌گیری دوباره بحث شیوه تولید آسیایی طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در غرب شد.

نتیجه نهایی تحلیل برآمده از ادبیات وسیع استبداد شرقی، ارائه توضیحی از دلایل عدم شکل‌گیری جامعه مدنی، فضایل مدنی، حقوق مالکیت تثبیت‌شده و در نهایت دولت‌های قانونمند و دموکراتیک از سوی افرادی چون ماکیاولی، مونتسکیو، میل، مارکس و وبر و پیروان بعدی آنان بود.

اندیشه غربی و استبداد ایرانی به عنوان نمونه تمام‌عیار استبداد شرقی

از ارسطو تا ماکیاول و از مونتسکیو تا مارکس و ویتفولگ، نام ایران تبلور تام و تمام «استبداد شرقی» بوده است. وقتی ارسطو از گونه پادشاهی استبدادی سخن می‌گفت، ایران را مدنظر داشت. در مقطع بعد از رنسانس نیز این جهت‌گیری به ایران با قدرت بیشتری احیا شد. انبوهی از سفرنامه‌ها توسط تجار، دیپلمات‌ها و محققان درباره ایران نوشته شد که تعداد آنها مطابق فهرست کرزن در فاصله سال ۱۳۰۰ تا ۱۸۹۰ میلادی، ۲۹۵ عنوان بوده است (کرزن، ۱۳۷۳: ۳۸-۴۸). عمده این سفرنامه‌ها، بخشی را به توصیف و تحلیل حکومت ایران و نسبت آن با جامعه ایران اختصاص داده‌اند. اغلب آنها ماهیت دولت و جامعه ایرانی را زیر سیطره انگاره‌های یونانی و مضامین کلاسیک استبداد شرقی تحلیل می‌کردند.

شاردن و تاورنیه، دو سفرنامه‌نویس فرانسوی که در عهد صفوی به ایران سفر کردند، هرچند نگاهی ستایش‌آمیز به ایران داشتند، در تثبیت کلیشه‌های کلاسیک استبداد شرقی درباره ایران (وکلیت شرق) در نزد اروپاییان، نقشی کلیدی ایفا کردند. شاردن ضمن گزارشی از وسعت ایران و تأکید بر اینکه «سرزمین ایران خشک و بایر و بی‌حاصل، کوهستانی و کم‌سکنه است»، علت آن را «فقدان آب» می‌داند که باعث شده است تا ایرانیان برای تأمین حداقل آب به «استخراج آب» و کنترل آب‌های جاری روی آورند که نیازمند اقدام جمعی است (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۰-۲۱). او تغییرناپذیری و ثبات را

از ویژگی‌های جامعه ایرانی در مقابل جامعه غربی می‌داند و تأکید دارد که خصوصیات و آداب ایرانیان از دوهزار سال پیش به این سو تغییری نکرده است (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۳). شاردن درباره ماهیت حکومت ایرانی می‌گوید: «در این کشور، حکومت مطلقه مستبد رواج دارد، به طوری که معنای یک دولت مقتدر متشکل با اراده افراد و اشخاص متساوی‌الحق و قوم فهوم حکومت مقدس و قرین سعادت قوانینی که مانع استبداد و مطلقیت سلاطین بشود، مطلقاً مجهول است. در مشرق زمین مردم به یوغ مطلقیت یک فرد که هوا و هوس‌های وی حکم قانون را دارد، اعتیاد پیدا کرده‌اند» (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۳: ۲۳۹). او تقدیرباوری، توکل و تسلیم مطلق در مقابل سرنوشت، بنده‌صفتی، تنبلی، بی‌مسئولیتی و نفع‌طلبی را از روایات ایرانیان می‌داند (همان، ج ۴: ۱۴۴، ۱۴۸ و ۱۷۷) و دلیل آن را این گونه بیان می‌کند: «چون نفوس و سرنوشت انسانی در این قسمت از جهان، بنده یک قدرت قاهره مطلق و محض استبدادی (پادشاهان) است، لذا افکار و قلوب نیز برده می‌باشند» (همان: ۱۶۴).

تاورنیه نیز در فصل مربوط به «در روش حکومت ایران» می‌گوید: «روش حکومت ایران مطلقاً استبدادی است و پادشاه، مالک جان و مال رعایاست... می‌توان گفت در تمام دنیا، هیچ پادشاهی مستقل‌تر از پادشاه ایران نیست» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۶۹). کمپفر که در سال ۱۶۸۳ به ایران آمد، شاه صفوی را خودکامه‌تر از همه پادشاهان دیگر شرقی دانست که «به هر کاری مجاز است» (کمپفر، ۱۳۵۰: ۱۴-۱۶). او با توضیح ساختار اداری دولت صفوی عنوان می‌کند که «شاه بدین وسیله تا دورافتاده‌ترین روستاها مردم را وادار به اطاعت از اوامر خود می‌کند» (همان: ۱۵۷).

وضع آشفته دولت قاجاری، مانع از تکرار این مضامین نبود. اغلب مسافران که با تصور دیدن کشور «کوروبش و داریوش» (شیل، ۱۳۶۸: ۱۷) پای به ایران می‌نهادند، هرچند ضعف دولت قاجاری را به‌عینه می‌دیدند، ناشی از سیطره ذهنیت رسوب‌کرده تاریخی از «نیمه‌خدای قاجار» سخن می‌گفتند (اوین، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۳). وارینگ در سال ۱۸۰۷ نوشت:

«حکومت ایران به خودکامگی شهره است» (وارینگ، ۱۳۹۷: ۱۲۱). آمده ژوبر که در دوره فتحعلی شاه به ایران آمد، نوشت که واژه آزادی «به هیچ وجه معادلی در زبانشان ندارد» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۲۴۷). لرد کرزن هر چند با مشاهده دولت در دنیای واقعی از «عجز اسفناک حکومت مرکزی» سخن گفت (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۶۰-۲۶۱)، وقتی به نظرورزی درباره ماهیت حکومت ایران می‌پردازد، آن را «استبداد مطلق» می‌داند که شاه در آن «مختار مطلق»، «فعال مایشاء» و «مالک الرقاب» است و «هیچ گونه قید و تعهدی بر او قابل تحمیل نیست» (همان: ۵۱۲-۵۱۳).

این روایت‌ها، ماده خام نظروورزی‌های فلسفی و آثار علوم اجتماعی جدید بودند. گزارش‌های افرادی چون شاردن، منابع اصلی روایت‌های تحلیلی‌تر افرادی چون گیبون و مونتسکیو از ایران بودند (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۷). به میانجی این آثار بود که مونتسکیو، «صوفی ایران» را در کنار سلطان عثمانی، نمونه ایده‌ال استبداد خودکامه دانست و نوشت: «این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است» (مونتسکیو، ۱۳۴۹: ۱۲۰-۱۲۱). ریچارد جونز نیز نوشت: «حکومت ایران شاید از تمامی حکومت‌های خودکامه در شرق، حریص‌ترین و بی‌مسک‌ترین و بی‌فکرترین حکومت باشد» (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۶۴). مارکس و انگلس نیز در نوشته‌های خود بارها ایران را در کنار عثمانی و هندوستان و چین، نمونه‌های عمده استبداد شرقی عنوان کرد. برای انگلس، ایران در فهم شیوه تولید آسیایی چنان اهمیت داشت که در نامه‌ای در ژوئن ۱۸۵۳ به مارکس اعلام کرد که قصد دارد زبان فارسی بیاموزد (مارکس، ۱۳۷۸، ج ۲، مقدمه مترجمان: ۹).

قرن هجدهم و نوزدهم، عصر شکل‌گیری شرق‌شناسی و ایران‌شناسی جدید بود. دانشی که کوشید تا معیارهای تاریخ‌نویسی جدید را در روایت مجدد تاریخ شرق به کار گیرد. در بن‌مایه بازیابی این تاریخ، دیدگاه‌های استبداد شرقی ریشه دوانید. هر چند در بسیاری مواقع این مضامین ذیل نگاه مثبت سنت ایران‌شناسی به تاریخ باستانی ایران، با تعبیراتی ستایش‌برانگیز از عظمت امپراطوری باستانی بیان می‌شد. ایران‌شناسان آلمانی که تحت تأثیر ملی‌گرایی و دولت‌گرایی قرن نوزدهم در آلمان بودند، در دولت باستانی

ایرانی، نمودی از یک دولت نیرومند و باشکوه می‌دیدند. برای نولدکه، ساسانیان برجسته‌ترین دولت ایرانی در تاریخ و «آخرین دولت اصیل ملی ایرانی» بودند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۷). وی از «دولت مطلقه» ای سخن می‌گوید که دارای دستگاه اداری وسیع و قدرتمندی است «و برای مشرق‌زمین تقریباً نمونه یک دولت بسیار منظم بود» (همان: ۶۷۲ و ۶۷۷). در روایت مشهور کریستینسن، دولت ساسانی «وحدتی ملی» ایجاد کرد و مشخصه آن، «تمرکز قوی و استوار» اداری در مقابل «ملوک‌الطوایف» اشکانی بود. با این تأسیسات، شاه عملاً کنترل کامل بر جامعه و حکام ایالات داشته است (کریستینسن، ۱۳۱۷: ۵۹-۶۱ و ۸۶).

این بحث در نسل بعد ایران‌شناسان، نمود دقیق‌تری دارد. برای مثال هخامنشی‌شناس برجسته، پیریریاندر روایت خود، تصویری از یک دولت نیرومند با ساختار اداری و نظامی عظیم و منابع مالی گسترده را پیش روی قرار می‌دهد که موجد «تصویری بیش از اندازه یک پارچه و غول‌آسا از امپراطوری» شده است (فاگل سانگ، ۱۳۹۷: ۹-۱۱). باسورث در «تاریخ غزنویان» چندین بار از کارل ویتفوگل یاد می‌کند و دیدگاه‌های او را مبنای تحلیل دولت غزنوی قرار می‌دهد (باسورث، ۱۳۷۸: ۹۰ و ۱۵۷-۱۵۸). سیوری پا را فراتر گذاشته، به مقایسه مشترکات و افتراقات دولت صفوی و دولت شوروی می‌پردازد تا گرایش‌های «توتالیتری» دولت صفوی را نشان دهد (سیوری، ۱۳۸۲: ۲۷۳-۲۸۹).

روشن‌فکری ایرانی و هژمونی نظریه استبداد شرقی در تحلیل تاریخ ایران

همانند تمام جوامع غیرغربی، ایرانیان در دوره جدید، «خویشتن» و تاریخ خود را در آینه غرب درک کردند. کوشش در این راستا از میانه‌های عصر ناصری و با مراجعه به روایت‌های غربی آغاز شد. روایت عمومی غربیان از تاریخ و تمدن ایران، ستایش‌گرایانه، اما در توصیف و تحلیل دولت و جامعه ایرانی مشحون از مفاهیم و مقوله‌های استبداد شرقی بود. در سایه نگرستن به دولت قاجاری ذیل مفاهیم کلاسیک استبداد شرقی بود که «استبداد» به عنوان عامل نهایی چالش عقب‌ماندگی و «قانون» به

عنوان راهی برای برون‌رفت تعریف شد. محمدعلی جمالزاده که بعدها یکی از پرنفوذترین آثار در ژانر «خلفیات ایرانی» را نوشت، در جایی «استبداد سیاسی ایرانی» را پدیده مشهوری عنوان کرد که تمام ساحت‌های زندگی ایرانی از جمله «جوهر» و «ماده» ادبیات را تحت تأثیر خود قرار داده، مانع «دموکراسی» است (جمالزاده، ۱۳۴۰: ق: ۳).

ایران‌شناسی علمی ایرانیان که گروهی از بزرگان فرهنگی مانند قزوینی، تقی‌زاده، پورداوود، پیرنیا و... در تعاملی نزدیک با ایران‌شناسانی چون براون، کریستین‌سن و... شکل دادند، مفروضات نظریه استبدادشرقی درباره دولت ایرانی به عنوان دولتی نیرومند با دستگاه اداری-نظامی وسیع و کنترلی همه‌جانبه بر جامعه را در بن‌مایه خود نهادینه کردند. چنین تصویری متناسب با جهت‌گیری دوره پس از مشروطه و اوایل پهلوی درباره لزوم تأسیس دولتی نیرومند در ایران بود.

اما انطباق قاعده‌مند نظریه استبدادشرقی از سوی ایرانیان برای تحلیل جامعه و تاریخ ایران، چند دهه بعد صورت گرفت. طی دهه ۳۰ الی ۵۰ شمسی، در متن منازعه‌ای سیاسی و ایدئولوژیک میان حزب توده و جریان انشعابی «نیروی سوم»، بحث درباره منطق تاریخ ایران به بحثی جدی بدل شد (برای روایت احسان طبری از این درگیری ر.ک: طبری، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۹ و نیز عنایت، ۱۳۵۱: ۸۷-۸۹). انشعابی‌ها به رهبری خلیل ملکی که منتقد گرایش‌های استالینی حزب توده ایران بودند، به تدریج نقدهای خود را تعمیق و معطوف به مبادی تحلیلی و تئوریک چپ استالینی کردند. چنان‌که گفته شد، در سطح جهانی نیز با انتشار کتاب ویتفوجل، بحث «شیوه تولید آسیایی» اوج گرفته بود. فعالان نیروی سوم و برخی چهره‌های غیرحزبی با استفاده از این مباحث، چهارچوب متفاوتی ارائه کردند که دیدگاه ارتدکس مارکسیستی به تحولات جامعه ایرانی را نفی می‌کرد.

نخستین تقریرها از کاربست نظریه شیوه تولید آسیایی بر تاریخ ایران از سوی محمدعلی خنجی، از افراد نزدیک به نیروی سوم و فعالان جبهه ملی صورت گرفت. زمانی که کریم کشاورز در سال ۱۳۴۵، کتاب مشهور «تاریخ ماد» ایگور دیاکونوف را ترجمه کرد، خنجی در نقدی مفصل کوشید تا کاربست نظریه ارتدکس مارکسیستی به

تاریخ ایران را مورد نقد قرار دهد. نوشته خنجی، لحنی جدلی و طعنه‌آمیز داشت و مبتنی بر آگاهی دقیق از مباحث مارکس درباره «شیوه تولید آسیایی» و احیاکنندگان آن در غرب به‌ویژه کارل ویتفوگل و موریس گودلیه بود. خنجی این بحث را تا زمان مرگ خود در سال ۱۳۵۰ ادامه داد، تا بنیان متفاوتی را برای آنچه خود «طرحی برای بررسی تاریخ اجتماعی ایران» می‌خواند (خنجی، ۱۳۵۸: ۱۰) فراهم آورد. هرچند این طرح بدیل به واسطه درگذشت وی متوقف شد، مباحث مقاله اصلی وی طی سال‌های بعدی به مرجع اصلی برای مجادله درباره نحوه تحلیل تاریخ ایران بدل شد و بخش عمده آنچه بعد از آن تاکنون در ایران گفته شده، چندان از بحث‌های او فاصله نگرفته است.

نقطه شروع بحث‌های خنجی، تأکید او بر ضرورت «بررسی علمی» تاریخ ایران و «شناخت بنیان اقتصادی- اجتماعی آن» از زوایه دانش علوم اجتماعی جدید است (همان، بی‌تا: ۱-۲). زوایه جامعه‌شناختی بحث خنجی، ماتریالیسم تاریخی مارکس است (همان، ۱۳۷۴: ۱۵۴-۱۵۵). ولی تأکید دارد که دو برداشت از نظریه تاریخی مارکس وجود دارد. روایت اول که او آن را «مکتب یک‌الگوی» می‌خواند (همان، بی‌تا: ۳۹)، برداشتی جبریاورانه است که بنیان آن در دوره استالینی و در جریان «مباحثات لنین‌گرا» گذاشته شده و به تئوری رسمی شرق‌شناسان شوروی بدل شده است. این رویکرد می‌کوشد تا تاریخ تمام جوامع را ذیل الگوی مراحل پنج‌گانه تحلیل کند (همان، بی‌تا: ۵-۶). او نوشته‌های موجود ذیل این سنت را «ایدئولوژیک» و مبتنی بر «تحمیل نظریه به تاریخ» می‌داند که نتایجی «گمراه‌کننده» در تحلیل تاریخ ایران دارد (همان: ۳-۴، ۲۲-۲۸، ۳۹-۴۱ و همان، ۱۳۵۸: ۶۵). او نتیجه می‌گیرد که چنین تحلیل‌هایی نه‌تنها درک درستی از گذشته جوامع شرقی ندارند، بلکه «در تشخیص سازمان فعلی جوامع شرقی و نقش دولت در این نوع جوامع در عصر کنونی نیز عاجز می‌مانند» (همان: ۷).

برداشت دوم از ماتریالیسم تاریخی، مارکس را اندیشمندی «چندالگوی» می‌داند که قائل به تفاوت سیرتاریخی شرق و غرب به واسطه بنیادهای جغرافیایی و تاریخی

متفاوت آنهاست. خنجی، طرح بحث شیوه تولید آسیایی را در راستای همین نگاه چندالگویی می‌داند که از سوی «اصحاب کلیسای جدید» نادیده انگاشته شده است (خنجی، ۱۳۷۴ الف: ۶۳-۶۴). او هرچند نقدهایی به نظریه شیوه تولید آسیایی و تأکید «اغراق آمیز» ویتفوگل بر مسئله آب دارد، آن را «راهنمای بسیار خوبی» برای تحلیل تاریخ ایران می‌داند که باید کامل‌تر شود (همان، بی تا: ۷-۸ و ۱۳۵۸: ۹۹-۱۰۰).

او بر اساس این نظریه و نوآوری‌های خود به بحث درباره «صفات ویژه نظام‌های باستانی شرق» (همان، بی تا: ۵۳) و منطق نظام اجتماعی و تحولات تاریخی شرق و ایران می‌پردازد. او می‌گوید که در اثر دو چالش «کمبود آب» و «طغیان آب» در شرق، «انسان شرقی» برخلاف نمونه غربی خود در کنار انقلاب کشاورزی، مجبور به انجام «انقلاب» دیگری به نام «آبیاری مصنوعی» شد (همان: ۹-۱۰). تحقق آبیاری مصنوعی، «ضرورت مباشرت در امر آبیاری» را به وجود آورده و این ضرورت منجر به شکل‌گیری دولت‌هایی شده است که تمهید این مباشرت را به انجام رسانده‌اند. در حالی که در غرب، دولت محصول جدال دو طبقه برده‌داران و بردگان بوده است (همان: ۱۶)، در شرق، دولت «قبل از تقسیم جامعه به طبقات» به وجود آمد و نظم طبقاتی را به وجود آورد (همان، ۱۳۵۸: ۱۰۰).

فرآورده دیگر کنترل دولتی، «مالکیت متمرکز» دولتی است (همان، ۱۳۷۵ ج: ۱۵۸-۱۵۹). در نتیجه «اثری از مالکیت خصوصی زمین به چشم نمی‌خورد. هرچه هست، «حق انتفاع» است» (همان، بی تا: ۳۴) که از سوی «نظام مالکیت متمرکز دیوانی» (همان، ۱۳۵۸: ۸۳) به افراد برگزیده و جماعات پراکنده واگذار می‌شود و در مقابل از آنها خراج دریافت می‌شود. مالکیت دولتی و خراج وسیع ناشی از آن به دولت اجازه می‌دهد تا ضمن خلق یک طبقه اعیان و تسلط همه‌جانبه بر آنها، «به صورت یک دستگاه مافوق جامعه و حاکم بر جامعه» درآید (همان، ۱۳۵۸: ۱۰۰ و ۱۳۷۵ ب: ۱۷۷).

این دولت، «یک دستگاه اداری منظم و دقیق» با یک «دستگاه اطلاعاتی مخوف» سراسری، «گاردها و سپاهی‌های دائمی» و در نهایت کنترل ولایات توسط والی‌ایکه

«مستقیماً از طرف حکومت مرکزی منصوب می‌شود» چون دولت برآمده از منازعه طبقاتی نیست، «معارضین نیرومند» مانند «فئودال‌ها، زعمای مذهبی و شهرها» وجود ندارند. «فقدان مالکیت‌های ثابت و مصون از تعرض دولت، ضعف بزرگ مالکان در برابر قدرت مطلقه حکومت و پراکنده بودن آنها، نفوذ و اختیارات دولت در قلمرو مذهب و تعیین متولیان و امامان و قضات از طرف حکومت و عوامل دیگر حکومت مطلقه شرقی را بلامعارض و مسلط و بی‌رقیب می‌گرداند» (همان، ۱۳۷۵: ب: ۸۰-۸۲).

این وضعیت حتی در ذهنیات و باورهای الهیاتی و رفتار اجتماعی متفاوت شرقیان و غربیان نیز بازتاب یافته است (همان: ۷۳-۷۵). نتیجه فقدان ساختار طبقاتی مشابه جوامع غربی، فقدان ستیزه طبقاتی در شرق مشابه نمونه‌های اروپایی است. به جای ستیزه طبقاتی در شرق، جدال دولت و طبقه برکشیده توسط آن و عموم مردمان فاقد زمین در شرق حاکم بوده است (همان، بی‌تا: ۱۶-۱۸). خنجی، «تضاد بین حکومت و تمامی ملت» را یکی از ویژگی‌های شیوه تولید آسیایی و استبدادهای برآمده از آن می‌داند (همان، ۱۳۷۵: ب: ۱۷۸). نتیجه دیگر، نبود ستیزه‌های طبقاتی «حکم‌فرمایی سکون و رکود» و «یک نظام اجتماعی راکد» است (همان، ۱۳۷۵: ج: ۱۶۰).

چهره دیگری که بحث‌های شیوه تولید آسیایی را در سال‌های قبل از انقلاب مطرح کرد، احمد اشرف بود. اشرف را نمی‌توان پژوهشگری در سنت استبداد شرقی دانست. نقش اصلی وی در مباحثه فئودالیسم- شیوه تولید آسیایی، نقد روایت ارتدکس از مارکس و کاربست آن درباره تاریخ ایران و نیز معرفی دیدگاه شیوه تولید آسیایی بود. وی طی چند مقاله مهم، ضمن تأکید بر اینکه «با استناد به روایت نظریه‌پردازان شیوه تولید آسیایی از مارکس عنوان می‌کرد که برخلاف نظریه‌پردازان شرق‌شناسی شورویایی، وی «به سیر خلل‌ناپذیر تکاملی در همه جامعه‌های انسانی» معتقد نبوده است و «امکان تطور چند خطی تاریخ را در نظر آورده است» (اشرف، ۱۳۴۷: ۱۸۲-۱۸۳).

او با نقد ایران‌شناسی شورویایی، تأکید دارد که آنها در تلاش برای انطباق نظریه مراحل تاریخی با تاریخ ایران «موفق نبوده‌اند» و بیشتر به دنبال تحمیل «نظریه از پیش

ساخته» به تاریخ بوده‌اند (اشرف، ۱۳۴۷: ۱۸۳). رویکرد بدیل اشرف برای بررسی تاریخ ایران که وی آن را «جامعه‌شناسی تاریخی ایران» می‌خواند، بر مبنای تلفیقی از مباحث مارکس درباره «نظام آسیایی» و مباحث ماکس وبر درباره «نظام شه‌پدیری» (پاتریمونالی) و نوآوری‌های او درباره ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی شکل گرفته است (همان، ۱۳۹۳: ۳۷۹-۳۹۳). اشرف می‌کوشید تا از این تلفیق، مبنایی برای درک ماهیت دولت و جامعه ایرانی بیابد و این درک را در خدمت تبیین چرایی عدم شکل بورژوازی به عنوان نیروی محرکه شکل‌گیری سرمایه‌داری و دموکراسی در ایران قرار دهد.

اشرف، دولت ایرانی را برخلاف دولت فئودالی، یک «نظام متمرکز پاتریمونالی» می‌خواند که واجد خصیصه «مطلق‌العنانی» و «ستمگری شرقی» بوده است. این دولت، «مالک اراضی وسیع و شبکه آبیاری است و زمین‌داران بزرگ، عاملان حکومت هستند و اقطاع‌داری، ماهیت اداری و بوروکراتیک دارد» (همان، ۱۳۴۷: ۱۸۵). در سطح اجتماعی نیز روستاییان نیز «سرف» نبوده‌اند و «سلسه‌مراتب فئودالی مبتنی بر قرارداد تابعیت و آداب و رسوم نجیب‌زادگان فئودال» وجود نداشته است (همان: ۱۸۴-۱۸۸).

برجسته‌ترین مطالعه اشرف، تحلیلی است که او بر اساس تلفیقی از بحث‌های وبر و مارکس درباره تفاوت شهرهای شرقی (ایرانی) و شهرهای فئودالی انجام می‌دهد (همان، ۱۳۶۰: ۹۴-۱۰۶). شهر ایرانی (شرقی)، «پایگاه قدرت و جایگاه اداری نظام شه‌پدیری» بوده و برخلاف نمونه اروپای برده‌داری و فئودالی، از ابتدای تاریخ ایران «زیر تسلط کامل دولت مرکزی و پادشاه» قرار داشتند (همان، ۱۳۵۳: ۹-۱۱). این شهرها برخلاف شهرهای فئودالی فاقد طبقات و نیروهای شهری در مقابل دولت بود. او با اشاره به اینکه انجمن‌های صنفی اروپایی یا گیلدها، «انجمن‌هایی اختیاری و خودمختار» بودند و اغلب ابتدا رنگ و بویی دینی داشتند که بعدها به منظور «دفاع از منافع اقتصادی» اعضا عمل کردند. در مقابل اصناف در جوامع اسلامی «زیر نظر دستگاه حکومت شهر از استقلال کامل بی‌بهره بودند. اصناف در این معنا ادامه و ابزار دستگاه بوروکراسی دولتی برای کنترل و جمع‌آوری

مالیات بودند» (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۸-۳۲ و ۱۳۵۳: ۳۵-۳۸). در این شرایط به واسطه سلطه دولت، چپاول ناشی از تهاجمات ایلیاتی و فقدان طبقات مستقل از دولت، سستی حقوق مالکیت شرایط پایدار جامعه ایرانی و مانع انباشت سرمایه و ظهور سرمایه‌داری در ایران بوده است (همان: ۳۴).

مجادله درباره «فئودالی یا آسیایی» بودن شیوه تولید در ایران پیشامدرن، فصلی مهم از تاریخ منازعات روشن‌فکری در ایران پیش از انقلاب است. احسان طبری، این بحث را «هیاهویی» می‌داند که در غرب به راه افتاده و «برخی از جامعه‌شناسان ما نیز... از این هیاهو سود جستند» (طبری، ۱۳۵۸: ۲۵). منظور او آشکارا جریان نیروی سوم بود که توده‌ای‌ها آنها را به «جاسوسی» متهم می‌کردند و خود طبری درباره خلیل ملکی گفته که او مردی «مغرور و درهم‌اندیش» بود که علم «کمونیسم ملی» برافراشت و طرفدارانش در پی «لجن‌مال کردن حزب ما» بودند، ولی در نهایت به «زباله‌دان تاریخ افتاد» (همان، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۹). اما برخلاف نظر طبری، میراث خلیل ملکی نه تنها به «زباله‌دان» نیفتاد، بلکه به عکس به اوج رسید. وقوع انقلاب و افول جریان چپ، با بی‌اعتباری تحلیل‌های نظری آن نیز همراه شد. خلأ ناشی از افول «مد» تحلیلی مسلط، از سوی رقیب تاریخی پرشد. به گفته نویسنده‌ای تا قبل از انقلاب، دیدگاه‌های خنجی و اشرف درباره تاریخ ایران در حاشیه بود. انقلاب باعث شد تا «در علت‌یابی استبداد، چشمانمان را از خارج برگردانیم و به خودمان نگرستیم» (ماهرویان، ۱۳۸۱: ۹۵-۹۶).

آغازگران این چرخش، تعدادی از جوانان تحصیل‌کرده نزدیک به چهره‌های عمده انشعابی از حزب توده بودند. چهره اول، شاهرخ وزیری بود که از جمله محققان هوادار نوعی مارکسیسم ملی ضد حزب توده و از نزدیکان فریدون کشاورز بود. وی در رساله دکتری خود که بعدها با عنوان «نفث و قدرت در ایران» (۱۹۷۸) به چاپ رسید، با «افسانه» خواندن تحلیل ایران به عنوان جامعه‌ای فئودالی، مختصات تاریخ ایران را با مفاهیم اتخاذشده از ویتفوگل تحلیل کرد. وی معتقد بود که در ایران مدرن، با پیدایش

درآمدهای نفتی، عملاً «لوله نفت» به عنوان منبع درآمدی انحصار و قدرت فوق‌العاده دولت، جایگزین کنترل «قنات» شده است (وزیری، ۱۳۷۹: ۴۳-۶۸).

چهره مؤثرتر همایون کاتوزیان از اعضای جوان حلقه خلیل ملکی بود. صورت اولیه‌ای از روایت کاتوزیان از این بحث در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» (۱۹۸۱) ارائه گردید و طی سال‌های بعد بسط داده شد. کاتوزیان به سبک هواداران سنت شیوه تولید آسیایی، با نفی فایده‌مندی تئوری‌های «جهان‌روا» ی غربی برای تحلیل جوامع غیرغربی، کاربست نظریه‌هایی چون نظریه فنودالیسم را بر تحلیل جوامعی چون ایران «بی‌فایده» و «گمراه‌کننده» می‌داند و از ضرورت «جامعه‌شناسی تاریخی ایران» سخن می‌گوید (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۴۱ و ۱۳۹۴: ۶۰).

کاتوزیان، الگوی بدیل را در بحث استبدادشرقی و شیوه تولید آسیایی مارکسی می‌یابد، هرچند در ابتدا وام‌گیری خود از مارکس را منکر می‌شود (همان، ۱۳۷۳: ۱۸)، بعدها با عنوان «بسیاری از (و نه تمامی) ویژگی‌هایی که مارکس و انگلس و اسلافشان برای زندگی و کار در جامعه آسیایی برشمرده‌اند، در مناسبات اقتصادی و اجتماعی ایران وجود داشته است» (همان، ۱۳۹۴: ۷۱)، عنوان می‌کند که دیدگاه او «نظریه تازه‌ای است» که خود مبتنی بر نقدی بر کاستی‌های رویکرد مارکسی است (همان، ۱۳۹۳: ۲۴). او هر چند همانند سایر محققان ذیل این سنت، انتقادهایی به این دیدگاه به‌ویژه روایت ویتفولگی آن درباره نقش آفرینی دولت در تنظیم امور آبی دارد (همان: ۳۱-۳۲، همان، ۱۳۹۴: ۷۹)، آنچه او درباره ویژگی‌های دولت و جامعه در ایران عنوان می‌کند، چیزی جز تقریری تازه از تئوری کلاسیک استبداد شرقی نیست.

ذیل این تقریر که وی آن را «نظریه دولت خودکامه» می‌خواند، جامعه ایرانی به عنوان «جامعه کوتاه‌مدت» برحسب منطق چرخه‌ای و تکرارشونده «استبداد-هرج‌ومرج-استبداد» (همان، ۱۳۹۳: ۵۷) تحلیل می‌شود. در این دیدگاه، ماهیت دولت به عنوان موجودیتی «فوق جامعه»، دارای مالکیت گسترده زمین (همان، ۱۳۷۳: ۷)، مستقل از طبقات، متکی به استخراج حجم عظیم مازاد (همان: ۹؛ همان، ۱۳۹۴: ۴۲)، دارای نیروی

نظامی مؤثر و دیوان سالاری کارآمد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۷۷ و ۱۳۹۴: ۸۳)، دارای انحصار کامل قدرت (همان: ۱۶-۱۷) و البته مهم‌تر از همه خودکامه (همان: ۷۱-۷۲)^(۱) که توان تحمیل اراده خودسرانه خود بر جامعه را دارد (همان: ۸۲) تحلیل می‌شود.

البته کاتوزیان (همانند دیگر حامیان ایده استبداد شرقی)، نوسان در قدرت دولت را انکار نمی‌کند، ولی تأکید دارد که ماهیت استبدادی دولت، امری پایدار بوده است (همان، ۱۳۷۳: ۱۹). این دولت در مقابل جامعه‌ای پراکنده (همان، ۱۳۹۳: ۷۷)، فاقد طبقات مستقل از دولت (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۱۳، ۶۵-۶۷)، ضعیف (همان: ۷۵)، فاقد حقوق مالکیت تثبیت‌شده (همان: ۶۳) و «تحت سلطه کامل دولت استبدادی» (همان، ۱۳۷۳: ۱۳) قرار گرفته است. نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری مناسباتی یک‌طرفه میان دولت و جامعه است که هیچ چارچوب قانونی، آن را سامان نمی‌دهد. در فقدان چارچوب طبقاتی برای جامعه، تضاد موجود در جامعه، نه تضاد طبقاتی بلکه تضاد و تقابل همه‌جانبه همه دولت و در مقابل همه جامعه می‌باشد (همان، ۱۳۹۴: ۶۴) و «انقلاب‌های ایرانی» چیزی جز اقدام همه جامعه علیه همه دولت نبوده است.

کاتوزیان هرچند ظاهراً دیدگاه سنتی شیوه تولید آسیایی درباره رکود تاریخی در جوامع شرقی را رد می‌کند و تأکید دارد که در ایران، تحول و تحرک زیادی در تاریخی وجود داشت و برافتادن افراد و دولت‌ها مؤید آن است، باید به این نکته تأکید شود که در تحلیل کاتوزیان از تاریخ طولانی ایران، علی‌رغم تغییرات هرچند شدید ظاهری، منطق چرخه‌ای تاریخ، ماهیت دولت و حکمرانی، صورت جامعه و نیروهای اجتماعی آن و مناسبات دولت-جامعه، تغییری مبنایی و کیفی را تجربه نمی‌کند.

مقطع بعد از انقلاب، دوران شکوفایی و همه‌گیر شدن روایت استبداد شرقی بود. میدان‌دار این عرصه، روایت کاتوزیان بوده است؛ ولی افرادی دیگری چون احمد سیف، کاظم علمداری، حسن قاضی‌مرادی و... نیز در گسترش این ادبیات نقش داشته‌اند. مهم‌ترین دلیل جذابیت و عمومیت این نظریه آن است که پاسخی آسان فهم به دو پرسش کلیدی جامعه ایرانی می‌دهد: «چرا عقب مانده‌ایم و توسعه نمی‌یابیم؟» و «چرا دموکراسی در ایران استقرار نمی‌یابد؟».

کلاسیک‌های نظریه استبداد شرقی از رنسانس به این سو به این دو پرسش، پاسخ‌های شناخته‌شده‌ای داده‌اند. دموکراسی و سرمایه‌داری اروپایی، ریشه در تاریخ خاص این قاره، شکل‌گیری طبقات مستقل از دولت دارای توان کنترل خودکامگی، تثبیت حقوق مالکیت و حقوق شهروندی ناشی از وجود جامعه مدنی، شکل‌گیری اندیشه‌ها و فرهنگ مدنی موافق آزادی و انباشت ثروت، انباشت علم و ثروت در سایه حقوق مالکیت و... دارد و تاریخ ایران، تاریخ فقدان این مؤلفه‌هاست. این پاسخ‌ها به انحای گوناگون در روایت ایرانی از این دیدگاه‌ها در قالب انواع نوشته‌ها درباره «موانع توسعه اقتصادی و سیاسی» تکرار شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۲؛ ۱۳۹۳: ۳۴-۳۵، ۵۱-۵۲ و ۱۳۹۴: ۱۵-۱۶ و ۶۹-۷۱؛ علمداری، ۱۳۹۴: ۲۴۵-۲۶۵).

یافتن نوشته‌های مختلف درباره اندیشه سیاسی در ایران از منظر بحث خودکامگی (ر.ک: خاتمی، ۱۳۸۰)، ویژگی‌های اقتصاد سیاسی ایران (ر.ک: سیف، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰) و البته انبوهی از کتاب‌های عالمانه و عامیانه درباره «خلقیات ایرانی» در جامعه تحت سیطره حاکمان خودکامه (ر.ک: قاضی‌مرادی، ۱۳۸۷، سریع‌القلم، ۱۳۹۰)، کار چندان دشواری نیست. تعداد بسیار بالای عناوین و تیراژ این کتاب‌ها، میزان نفوذ این ایده را در ذهنیت دانشگاهی، روشن‌فکری و حتی عامه کتابخوان ایرانی به خوبی نشان می‌دهد. اکنون که گزارشی مبسوط از روایت‌های مختلف از نظریه استبداد شرقی و انطباق آن با تاریخ و جامعه ایرانی ارائه شد، می‌توان از لابه‌لای آن، مجموعه‌ای از ویژگی‌های عمومی را استخراج کرد که باورمندان به این دیدگاه، برای جامعه ایرانی در نظر می‌گیرند و بر اساس آن، تاریخ تحولات تاریخی ایران را مورد تحلیل قرار می‌دهند.

جدول ۲- ویژگی‌های دولت و جامعه ایرانی از منظر نظریه استبداد شرقی

ویژگی‌های دولت	ویژگی‌های جامعه
۱. استقرار دولت فراسوی مناسبات و ستیزه‌های طبقاتی	۱. تأثیر کلیدی جغرافیای وسیع و کم‌آب بر حیات اجتماعی و تاریخی
۲. مالکیت گسترده دولتی بر زمین	۲. عدم انطباق ریشه‌ای شرایط جامعه ایران با جامعه اروپایی و تحولات تاریخی آن
۳. خراج‌گیر بودن دولت و دسترسی آن به منابع	

<p>۳. دولت ساخته بودن ساختار اجتماعی</p> <p>۴. نبود اشرافیت موروثی، پایدار و مستقل از دولت</p> <p>۵. عدم استقرار زمین‌داران در روستاها</p> <p>۶. پراکندگی روستاها و وجود روستاهای پراکنده تحت کنترل دستگاه اداری دولت</p> <p>۷. فقدان تداوم و مالکیت موروثی زمین</p> <p>۸. تحرک اجتماعی سریع و بی‌ضابطه</p> <p>۹. رکود و سکون تاریخی و فقدان تغییرات زیربنایی</p> <p>۱۰. نظام عقیدتی و فرهنگ سیاسی استبدادزده</p> <p>۱۱. محدود بودن بردگی به کار خانگی</p> <p>۱۲. پیوند متقابل شهر و روستا و سلطه شهر بر روستا</p> <p>۱۳. آزاد بودن روستاییان و عدم وابستگی به زمین</p> <p>۱۴. انفعال اجتماعی و فقدان شورش‌های طبقاتی</p> <p>۱۵. وجود شهرهای پرجمعیت و پررونق</p> <p>۱۶. وجود بازرگانی گسترده و اقتصاد پولی</p> <p>۱۷. سیطره دولت بر نظام اجتماعی شهرها</p> <p>۱۸. نظام صنفی شهرها و کنترل دولتی بر آن</p> <p>۱۹. فقدان جامعه مدنی، فردیت و شهروندی مدنی</p> <p>۲۰. فقدان یا ضعف نهادها و مراجع مذهبی مستقل از دولت</p>	<p>مالی گسترده</p> <p>۴. واگذاری مشروط مالکیت زمین‌ها از سوی دولت و حاکم در قالب نظام اقطاع و تیول</p> <p>۵. تلقی اقطاع به عنوان نهادی بوروکراتیک</p> <p>۶. خودکامگی و نبود چارچوب‌های حقوقی محدودکننده عملکرد حاکم</p> <p>۷. تداوم خودکامگی علی‌رغم نوسان در قدرت دولتی</p> <p>۸. وابسته بودن تداوم موقعیت‌ها و مالکیت‌ها و مناصب به میل شخصی حاکم</p> <p>۹. دستگاه اداری مؤثر و سراسری که البته قدرت آن در نوسان بوده است.</p> <p>۱۰. منابع مالی گسترده دولتی به واسطه استخراج دریافت خراج از اجتماعات روستایی پراکنده و شهرها</p> <p>۱۱. فقدان ستیزه‌های طبقاتی و جایگزین شدن تضاد و تقابل همیشگی دولت-جامعه</p> <p>۱۲. پیوند دین و دولت و پشتیبانی دین دولتی از استبداد و خودکامگی</p> <p>۱۳. فقدان قدرت‌های محلی مستقل از دولت مرکزی و کنترل پیرامون از سوی دولت مرکزی</p>
---	---

(منبع: نویسنده)

نقد نظریه استبداد شرقی و کاربست آن برای تحلیل دولت و جامعه در ایران

از آنچه گفته شد پیداست که نظریه استبداد شرقی و روایت جامعه‌شناختی، نظریه‌ای بسیار کهن سال و البته بسیار پرنفوذ است. اما از جهات بسیاری، نظریه استبداد شرقی به عنوان چارچوبی نظری برای توصیف و تحلیل جوامع شرقی (و ایران)، نمونه ایده‌آلی از تأثیرات منفی نظریه در روند پژوهش تاریخی است. نظریه‌ها هرچند برای پژوهش تاریخی ضرورت دارند و بدون آنها ما در جنگل انبوه داده‌های تاریخی غرق خواهیم شد،

از سوی دیگر نظریه‌ها می‌توانند به آسانی به نوعی «تخت پرکروستس»^(۲) بدل شوند که به جای کمک به بهبود درک ما از واقعیت، عاملی برای انحراف نظام‌مند بینش ما از جهان واقعیت‌های تاریخی شوند. آنها می‌توانند با ساده‌سازی واقعیت پیچیده، برجسته‌سازی و وزن‌دهی بیش از حد به برخی عناصر و به حاشیه راندن برخی دیگر به منبعی برای تولید کلیشه‌ها و مانعی به مواجهه با واقعیت عینی سرشار از پیچیدگی و تنوع بدل شوند. نظریه استبداد شرقی، منبع تولید کلیشه‌ها و مفروضاتی بوده است که از فرط پذیرش عمومی و بدیهی تلقی شدن، راه بر ارائه درکی واقعاً «تاریخی» از جامعه ایرانی و تحولات ایران بسته شده است. نقد و برجسته‌سازی نارسایی‌های این نظریه می‌تواند همچون راهی به سوی گشودن الگوهای دیگر اندیشیدن به تاریخ ایران باشد. آنچه در ادامه می‌آید، نقدهایی است که معطوف برجسته‌سازی برخی نارسایی کلی این دیدگاه است.

۱- سوءتفسیر و نادیده‌نگاری واقعیت تاریخی

حامیان ایده استبداد شرقی و چهره‌های ایرانی آن، دیدگاه‌های مارکسیستی را به «تحمیل نظریه به تاریخ» (خنجی، بی تا: ۲۷-۲۸) و کوشش ناکام برای تولید «نظریه‌های جهان‌روا» (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۴) متهم می‌کنند و عنوان می‌نمایند که در پی «جامعه‌شناسی تاریخی ایران» و توجه به تفاوت‌های غرب و شرق هستند. اما همین نقد به خود حامیان ایده استبداد شرقی وارد است؛ زیرا عملاً واقعیت پرتنوع و پیچیده شرق را در پای مفروضات کلان و کلیشه‌های ذهنی خود قربانی کرده‌اند، شواهد مؤید دیدگاه‌های خود را برجسته کرده، براساس شواهد محدود، احکام کلی صادر کرده‌اند و شواهد متعارض در موقعیت‌های مکانی و زمانی را به حاشیه رانده‌اند (Meisner, 1963: 99-111).

به عنوان مثال مارکس با مطالعاتی محدود درباره روستاهای هندی که خود دربردارنده تصویری غلط درباره آن جامعه بود، شروع به صدور احکام کلی و استخراج نظریه‌ای عام درباره شرق کرد. کار «کش آوردن نظریه» و تحلیل جوامع متعدد ذیل آن به جایی رسید که در نزد ویتفوگل، «آسیاگرایی جهان‌شمول» عملاً جای «فتودالیسم جهان‌شمول» را گرفت و حتی رژیم استالین و نازی نیز در سایه این مفهوم تحلیل شد.

اندرسون، کار ویتفوگل را «افراطی‌ترین شکل این اغتشاش» می‌داند که نتیجه آن، یک «درهم جوش مبتذل عاری از مفهوم تاریخی» است که عملاً تمام تمدن‌ها و محیط‌های جغرافیایی و تمام زمان‌ها را وارد تحلیل خود می‌کند (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۸۳-۶۸۸؛ Toynbee, 1958: 195).

در بحث از تاریخ ایران نیز حامیان این نظریه دچار مواجهه‌ای دل‌خواهی با داده‌ها و شواهد تاریخی می‌شوند. مثلاً آنها مطالب مطرح‌شده درباره «نظریه دولت» ایرانی را در متون مختلف درباره مطلق‌العنانی حاکم با «واقعیت» دولت در تاریخ خلط می‌کنند. شواهد مربوط به وجود مالکیت‌های خصوصی مستقل از دولت نادیده و جنبش‌های اجتماعی مختلف، اموری حاشیه‌ای تلقی می‌شوند. روایت‌های استبداد شرقی، مبتنی بر روایتی از روابط مرکز و پیرامون امپراطوری هستند که عمیقاً متکی به متون نوشته‌شده در دربار مرکز امپراطوری هستند و عملاً به جوامع محلی و نیز نیروهای اجتماعی توجهی ندارند. نمود مشخص این غفلت را می‌توان در بی‌توجهی حامیان این نظریه به ویژگی‌ها و نقش کلیدی جامعه ایلی در جامعه و سیاست ایران مشاهده کرد. در بحث‌های شیوه تولید آسیایی و چهره‌های ایرانی چون کاتوزیان، هرچند به ایلات به عنوان دارندگان نیروی نظامی و عامل تهاجمات تاریخی اشاره می‌شود، غفلتی عمیق به اهمیت جامعه ایلی در ایران، خصلت درونی این جوامع، نسبت آنها با جوامع همجوار، پویایی مناسبات آن با دولت مرکزی و... وجود دارد. به این باید افزود که بی‌توجهی تقریباً مطلق به تاریخ‌های محلی و شواهد موجود در پیرامون امپراطوری یا «نگاه از پایین» نشان خواهد داد که واقعیت دیگری در جریان بوده است که بسیار متفاوت از تصویر «بیش از اندازه یکپارچه و غول‌آسا از امپراطوری» است (فاگل سانگ، ۱۳۹۷: ۹-۱۱).

۲- دوگانه‌سازی‌های تصنعی اروپامدار

محققان متعددی در ارزیابی انتقادی روایت‌های یونانی، رومی و نیز روایت‌های مطرح‌شده از رنسانس به این سو درباره شرق، وجه عمیقاً اروپامدارانه مفروضات کلان نظریه استبداد شرقی و کلیشه‌سازی‌های آنها را نشان داده‌اند (Eisenstadt, 2002: 18-24; Sawyer, 1977: 142). دوگانه‌سازی تصنعی چون «یونانیان-بربرها» (ارسطو)،

«خودکامگی شرقی-پادشاهی قانونمند» (مونتسکیو)، «فئودالیسم غربی-شیوه تولید آسیایی» (اسمیت و مارکس)، «پویایی غربی-ایستایی شرقی» (هگل و مارکس)، «حقوق مالکیت تثبیت‌شده-فقدان حقوق مالکیت» (وبر و...) و «جامعه کوتاه‌مدت شرقی-جامعه بلندمدت غربی» (کاتوزیان)، بیش از آنکه نشانه‌ای از واقعیت تاریخی با تمام پیچیدگی و تنوع آن در مکان‌ها و زمان‌های مختلف باشند، دوگانه‌های ایستایی هستند که برآمده از اغراضی ایدئولوژیک یا کلیشه‌سازی درباره «دیگری» متفاوت است (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۹۰-۶۹۴). نقطه آغاز تفکر تحلیل «واقعاً» تاریخ، قائل بودن به پویایی، تنوع، چندگانگی، زمانمند و مکانمند دانستن و قائل بودن به «فردیت» پدیده‌ها و پرهیز از صدور احکام کلی بی‌زمان و بی‌مکان است.

هرچند حامیان بحث شیوه تولید آسیایی عنوان می‌کنند که در پی نفی رویکردهای تک‌خطی و اتخاذ موضعی چندخطی در تاریخ و توجه به تمایزهای غرب و شرق هستند، این دیدگاه‌ها از نوعی اروپامداری پنهانی عمیق رنج می‌برند. در این شکل از اروپامداری، به جای کوشش در راستای یافتن شباهت میان ویژگی‌های جوامع غربی و شرقی، کوشش برای خلق دو جهانی است که ویژگی مشترکی میان آنها وجود ندارد. اگر در رویکردهای تک‌خطی، تمرکز بر یافتن شباهت‌هاست، در رویکردهای استبدادشرقی، تمرکز بر یافتن و برجسته‌سازی تفاوت‌هاست و کوشش می‌شود تا شرق برحسب نزدیکی و دوری با ویژگی‌های جامعه غربی مورد ارزیابی قرار گیرد. نتیجه آن است که تنها زمانی می‌توان از وجود اشراف زمین‌دار، نظام صنفی یا حیات مدنی شهری سخن گفت که شبیه نمونه‌های مثالی موجود در تاریخ جوامع غربی باشند. به این مسئله باید افزود که در این روایت، تاریخ شرق برحسب فقدان ویژگی‌هایی توضیح داده می‌شود که برتری بخش غرب بوده است. از این جهت، این روایت به جای آنکه الگویی برای تحلیل جامعه شرقی باشد، روایتی است در خدمت تعریف غرب از خویشتن.

۳- تلقی ایستا از شرق و نفی تغییر تاریخی

هگل تغییر را عنصر اصلی حیات تاریخی می‌دانست که نتیجه تناقض‌ها و ستیزه‌های نهفته در واقعیت اجتماعی، اقتصادی و... جوامع است. در نگاه اروپامدار هگلی، شرق

(و اساساً غیر غرب) جایی بود که به واسطه نبود ستیزه‌ها و تعارض‌های کیفی، ایستایی و عدم پویایی حاکم بوده است. آفریقا و شرق به عنوان مرحله «کودکی» تاریخ، تنها واجد «تاریخی بی تاریخ» است، زیرا در آن علی‌رغم تمام صعود و افول‌ها، تغییری کیفی روی نمی‌دهد (هگل، بی‌تا: ۲۶۸-۲۷۰). مارکس نیز چین را «سنگ‌واره زنده» (اندرسون، ۱۳۹۰ الف: ۶۹۳-۶۹۴) می‌داند و درباره هندوستان عنوان می‌کرد که «جامعه هند ابداً هیچ تاریخی، یا دست‌کم تاریخ شناخته‌شده‌ای ندارد». از این‌رو استعمار بریتانیا در هندوستان را به عنوان «بزرگ‌ترین و تنها انقلاب اجتماعی که تاکنون در آسیا شنیده شده» می‌ستاید؛ زیرا نیرویی دگرگون‌کننده برای جامعه‌ای مرده است (همان، ۱۳۹۰ ب: ۳۶-۴۶، همان، ۱۳۹۰ الف: ۶۷۰-۶۷۱).

کاتوزیان، حامیان استبداد شرقی را به واسطه نادیده انگاشتن پویایی و «بی‌زمان بودن، غیر تکاملی و تغییرناپذیر بودن» نقد می‌کند و عنوان می‌کند که در ایران، تغییر از نوع بسیار سریع آن وجود داشته است (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۸-۲۹). او عنوان می‌کند که ذیل منطق «استبداد-هرج‌ومرج-استبداد»، این تغییر را وارد تحلیل خود کرده است. اما مسئله‌ای که وی به آن توجه نمی‌کند آن است که منطق مورد نظر وی، بیش از هر چیزی، نمود حرکت جامعه ایرانی در یک چرخه بسته تکراری است. بی‌تردید هگل و مارکس منکر وجود تغییری اینگونه در جوامع (برآمدن و برافتادن دولت‌ها و شورش‌ها و...) نبودند. منظور آنها از عدم تغییر در شرق دقیقاً تأکید بر نبود تغییری کیفی و رو به جلو در جوامع شرقی به واسطه نبود تنازعات طبقاتی بود. از این‌رو می‌توان گفت که نظریه او در بحث از امکان تغییر کیفی در تاریخ جوامع شرقی عملاً تفاوتی با هسته مرکزی نظریه مطرح‌شده در غرب و سفرنامه‌نویسانی چون شاردن و کرزن ندارد که ثبات و عدم تغییر از دو هزار سال به این‌سو را ویژگی جامعه ایرانی می‌دانستند (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۳).

در این توصیف و تحلیل، در مسیر طولانی تاریخ ایران (اعم از دوران باستانی، اسلامی و معاصر) نه «منطق» چرخه‌ای تحولات تغییر می‌کند، نه ماهیت دولت خودکامه و نه وضعیت نیروهای اجتماعی، روحیات و نحوه مواجهه آنها با خودکامگان (کاتوزیان،

۱۳۹۳: ۳۳ و ۶۲-۶۳). نمود این بینش غیرتاریخی را می‌توان در «نظریه انقلاب‌های ایرانی» کاتوزیان مشاهده کرد که وی عملاً گسستی میان الگوی انقلاب‌های دوره معاصر ایران و قیام‌های سنتی ایران نمی‌بیند و هر دو را فرآورده «تضاد دولت-ملت» می‌داند: «وقتی از ظاهر امور به کنه قضایا رخنه کنیم و با نگاهی واقع‌بینانه جویای جزئیات شویم، در خواهیم یافت که این انقلاب‌ها هم از لحاظ ویژگی‌های اساسی‌شان تقریباً بی‌کم‌وکاست شبیه قیام‌های سنتی ایران بوده‌اند» (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۵۹).

۴- تحلیل غیرتاریخی از جامعه ایرانی

قاعده اصلی تحلیل در نظریه استبداد شرقی و استبداد ایرانی آن است که با اشاره به ویژگی‌های خاصی چون قرارداد داشتن کنترل بخشی از زمین‌های کشور در اختیار دولت، وجود شهرهای بزرگ، «مصرفی»، رونق تجارت، استقرار بخشی از طبقات زمین‌دار در شهرها، پیوند روستاها و شهرها، پیوند دین و دولت و... عنوان کنند که تحلیل تاریخ ایران بر حسب مفهوم فئودالیسم ممکن نیست. مسئله نخست تأکید بر چنین ویژگی‌هایی آن است که نخست حضور تام و تمام این ویژگی‌ها در تاریخ ایران زیر سؤال است. به عنوان مثال در صدور حکمی کلی درباره «مالکیت دولت بر زمین» و فقدان مالکیت خصوصی زمین در سراسر تاریخ ایران باید احتیاط صورت گیرد. دوم اینکه مشخص نیست تا چه حد می‌توان نبود چنین ویژگی‌هایی را در جوامعی که با عنوان فئودالی شناخته می‌شوند، قطعی تلقی کرد. به عنوان مثال می‌دانیم که در دوره فئودالی ژاپن، شهرهای بزرگ و پررونق وجود داشته است. یا پدیده استقرار طبقات زمین‌دار در تمام یا بخشی از سال در شهرها و انتقال مازاد استخراج‌شده از بخش روستایی به شهرها و پدیده‌های «شهرهای مصرفی»، امری مختص ایران نبوده است و در ژاپن فئودالی و نیز اروپای غربی نیز گزارش شده است (کرون، ۱۳۹۵: ۴۳-۴۴).

بخش دیگر تعبیرهای غلط این دیدگاه، سیطره گزاره‌هایی درباره جامعه شرقی و ایرانی به عنوان جامعه‌ای متشکل از مردمان برده‌صفت، فاقد طبقات مستقل و منفعل در برابر قدرت مطلق‌العنان حکمران شرقی است. هرچند گاه این گزاره‌ها از حقایق تهی نیستند، تلقی آنها به عنوان ویژگی‌های عمومی و پایدار عمیقاً غیرتاریخی و گاه

غرض ورزانه است که باعث بی توجهی به واقعیت اجتماعی، نیروهای اجتماعی و کنشگری آنها در تاریخ است (Bailey, 1981: 89-107). به این باید افزود که این گزاره‌ها از تناقض‌هایی نیز رنج می‌برند. به عنوان مثال مشخص نیست که چگونه می‌توان تأکید بر وجود روستاهای پراکنده و خودبسند از جهان بیرون را با تأکید بر وجود دولتی قدرتمند، خودکامه، مداخله‌گر و خراج‌گیر، در کنار هم جمع کرد (ترنر، ۱۳۸۸: ۲۵۸).

در عین حال ادبیات این حوزه درباره طبقات و نیروهای اجتماعی، سرشار از کلیشه‌های نظری «ذات‌گرایانه» است که عملاً وحدت و تداومی بی‌زمان و بی‌مکان را برای مقوله‌هایی چون دین، دولت، بازار، روحانیت و مناسبات آنها قائل است که مانعی جدی برای پژوهش در تاریخ این نیروها، کنش موقعیت‌مند آنها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و پویایی مناسبات آنها با قدرت سیاسی است (Zubaida, 2009: 74-82). بخش بسیار قابل انتقاد، تولید کلیشه‌هایی تحقیرآمیز درباره «حلقیات» و «فرهنگ سیاسی» جامعه ایرانی است. مسئله تنها برجسته کردن برخی از ویژگی‌های فرهنگی، تعمیم ناروا و نادیده‌انگاری برخی دیگر از ویژگی‌ها نیست؛ بلکه مسئله مهم‌تر، نشان دادن این نکته است که آیا چنین ویژگی‌هایی تنها در جامعه ایرانی وجود داشته یا آنکه می‌توان چنین ویژگی‌هایی را کم و بیش در بسیاری از جوامع دیگر نیز شناسایی کرد.

۵- تعبیرات غیرتاریخی و زمان‌پیشانه از ماهیت دولت سنتی

از نگاه نظریه‌پردازان استبداد شرقی، دولت سنتی در جوامعی مانند ایران، یک دولت قدرتمند و خودکامه است. ویتفوجل، کار را تا آنجا پیش برد که توتالیتریسم استالینی و هیتلری را ادامه استبداد شرقی می‌دانست. هرچند نقد این تعبیرات نیازمند توضیحات مفصلی است، می‌توان اجمالاً گفت که تقریباً همه این تعبیرات، کلی‌بافی‌هایی هستند که نوسان قدرت دولت سنتی ایرانی در موقعیت‌های مختلف تاریخی را نادیده می‌گیرد و دیگر اینکه مبتنی بر غفلتی بنیادین از محدودیت‌های بنیادین دولت سنتی در حوزه مالی (ضعف مالی، فقدان اقتصادی پولی) و تکنولوژیک (فقدان زیرساخت و وسایل ارتباطی کارآمد، عدم دسترسی به دانش‌ها، تکنولوژی‌ها و زیرساخت‌های مادی حکمرانی مؤثر و...) برای تحقق یک دستگاه اداری-نظامی مشابه دولت‌های مدرن است (Mann, 1992: 5-11; 1986: 169-170).

در این تحلیل‌ها با نوعی زمان‌پریشی تاریخی روبه‌رو هستیم که می‌کوشد که مشابه قدرت‌های یک دولت مدرن را در دولت‌های سنتی بجوید. درباره وجه خودکامه دولت نیز هر چند مناسبات خودسرانه دولت‌های سنتی با رعایای خود قابل انکار نیست، در عین حال ابعاد و زوایای مصالحه‌های پیچیده اجتماعی میان دولت و نیروهای اجتماعی چون روحانیون، تجار و اصناف، زمین‌داران و قدرت‌های محلی و در نهایت رؤسای ایلی نیز در روابط دولت و جامعه نباید نادیده انگاشته شود.

۶- ابهام در مفهوم شیوه تولید آسیایی و توقف در رویکرد سلبی

درگیری اصلی معتقدان به رویکرد ارتدکس مارکسیستی و حامیان دیدگاه شیوه تولید آسیایی، بر محور مفهوم «شیوه تولید» متمرکز است. اصل متمرکز کردن تحلیل بر مسئله «شیوه تولید» و باور به تقدم حیات اقتصادی بر سایر ابعاد حیات اجتماعی، خود مسئله‌ای بسیار قابل انتقاد است. ولی اگر به فرض محوریت چنین بحثی را بپذیریم، معتقدان رویکرد ارتدکس از این مزیت برخوردار هستند که تصویر نسبتاً دقیقی از مراحل تاریخی موردنظر خود و شیوه‌های تولید موردنظر خود ارائه می‌دهند.

ولی حامیان وجود یک شیوه تولید متمایز به نام «آسیایی»، هر چند کاستی‌های دیدگاه جریان اصلی مارکسیستی برای توضیح تاریخ شرق ذیل شیوه‌های تولید اشتراکی، برده‌داری، فئودالی را نشان دادند، در ارائه الگوی تحلیل جایگزین، هیچ‌گاه موفق به فراتر از رفتن طرح مجموعه‌ای از گزاره‌های پراکنده درباره مختصات شیوه تولید آسیایی و ایرانی و ارائه یک توصیف دقیق از ماهیت این «شیوه تولید» (شامل شیوه مالکیت، نیروهای تولید، مناسبات تولید، رابطه شهر و روستا، جایگاه طبقات و مناسبات آنها با دولت در دوره‌های مختلف، موقعیت دولت، ترکیب طبقه حاکم و تنازعات آنها، مناسبات دولت مرکزی و قدرت‌های پیرامونی) نشدند. کوشش اصلی آنها، برجسته کردن تمایزها و تکرار گزاره‌های کلی با تمرکز بر ویژگی‌های خاص و تمایزآفرین زیست اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شرق باقی مانده است. در توضیح نیز آنچه بیش از هر چیزی برجسته است، تقدم و اولویت امر سیاسی (دولت قدرتمند بورکراتیک) بر سایر ابعاد حیات اجتماعی- اقتصادی جامعه شرقی است.

به این نقدها می‌توان موارد دیگری را نیز افزود. اغراض سیاسی در خوانش تاریخ، بینش جبرباورانه ناشی از باور به منطق پایدار حاکم بر تاریخ شرق، نفی امکان کنش تاریخی انسان (به‌ویژه از نوع شرقی و ایرانی آن) برای تغییر سرنوشت خویشتن و سوق یافتن به سوی باورهای کلبی مسلکانه و ستایش دست بیرونی برای برهم زدن چرخه تکرارهای بی‌ثمر (مشابه ستایش مارکس از استثمار انگلستان در هند) از جمله پیامدهای چنین رویکردی به تاریخ است.

نتیجه‌گیری

نظریه استبداد شرقی در روایت‌های مختلف آن، اصلی‌ترین چارچوب تحلیلی برای درک ماهیت جامعه و دولت ایرانی بوده و هست. ما در این مقاله، ضمن گزارشی از نظریه استبداد شرقی، تبار تاریخی، نظریه‌پردازان اصلی و مضامین محوری آن، کوشیدیم تا نحوه کاربست این نظریه را برای تحلیل تاریخ و جامعه ایرانی توضیح دهیم. کوشش ما آن بود تا درک کنیم که این نظریه و حامیان آن در مجموع چه گزاره‌هایی درباره ویژگی‌های جامعه و دولت ایرانی در تاریخ پیشامدرن تولید کرده‌اند.

در مقاله توضیح داده شد که طرح روایت بازسازی شده نظریه استبداد شرقی در قالب ایده شیوه تولید آسیایی در ایران پیش از انقلاب، در متن منازعه‌ای ایدئولوژیک و با اغراضی ایدئولوژیک صورت گرفته و در سال‌های بعد از انقلاب در سایه خلأ ناشی از بی‌اعتباری تئوری مارکسیستی رقیب، موقعیتی هژمونیک در علوم اجتماعی ایرانی یافته است. در این شرایط، مضامین محوری نظریه استبداد شرقی به صورتی آشکار و پنهان در فضای تحلیلی و عمومی جامعه ایرانی قبول عمومی یافته است. دلیل این عمومیت نیز آن است که این نظریه از جهاتی گوناگون به نیازهای متناقضی در حوزه درک گذشته و اکنون جامعه ایرانی پاسخ‌هایی ساده و تا حدود زیادی قانع‌کننده می‌دهد.

در پاسخ به گرایش‌های عظمت‌طلبانه از تاریخ گذشته ایران، تصویری از دولتی نیرومند با دستگاه اداری و نظامی گسترده، پادشاهی قدرقدرت با درباری باشکوه، خراج‌گیری وسیع و ایجادکننده تأسیسات عظیم آبی ارائه می‌دهد. از سوی دیگر به

نحوی متناقض، وقتی در پی پاسخ به دو چالش اصلی ایران معاصر یعنی چرایی عدم تحقق توسعه و دموکراسی باشیم، باز هم نظریه استبداد شرقی و مضامین آن به صورت دگرگونه ظاهر می‌شود و دلیل عدم تحقق تجربه‌ای مشابه غرب را وجود دولت‌های قدرتمند، پادشاهانی خودکامه، فقدان طبقات مستقل از دولت، عدم تثبیت حقوق مدنی و مالکیت و... عنوان می‌کنند. در حقیقت نظریه استبداد شرقی متناسب با شرایط و نیاز، توضیحاتی حاضر و آماده برای ارائه دارد.

تردیدی وجود ندارد که نظریه استبداد شرقی و گزاره‌های تولیدشده توسط آن، دارای بینش‌های مهمی برای درک تاریخ و مختصات جامعه و دولت ایرانی است. اما علاوه بر وجود شواهد بسیار که ناقض مدعیات اصلی این نظریه است، نارسایی بنیادینی در این دیدگاه وجود دارد که باعث می‌شود در سودمندی آن به عنوان چارچوبی کلی برای تحلیل تاریخ ایران و درک مختصات جامعه ایرانی، تردیدهایی جدی وجود داشته باشد. نقد مبادی این نظریه باید راهگشای عبور از کلیشه‌های ایستای بی‌زمان و بی‌مکان و ترسیم چارچوب کارآمدتر برای درک «تاریخی» جامعه ایرانی، توجه به پیچیدگی‌ها و تنوعات تاریخی و تحلیل «زمانمند» و «مکانمند» تحولات تاریخی ایران باشد.

پی‌نوشت

۱. البته کاتوزیان تأکید دارد که ویژگی خودکامه بودن دولت در ایران از قدرتمند بودن آن مهم‌تر است. ولی در نهایت تأکید دارد که «وجه تمایز دولت ایران آن است که نه تنها قدرت مطلق که قدرت خودکامه - یعنی نه تنها قدرت مطلق در قانون‌گذاری، بلکه قدرت مطلق در اعمال بی‌قانونی - را در انحصار خود داشته است» (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۷۲).

۲. طبق افسانه‌های یونانی، پرکروستس راهزنی بود که رهگذران را فریب داده و به محل اقامت خود می‌برد، آنها را روی تختی می‌خواباند. اگر از کوتاه‌تر بودند، آنقدر آنها را می‌کشید، تا به اندازه تخت درآیند و اگر درازتر از تخت او بودند، بخش‌های اضافی را می‌برید، تا اندازه مهمانان به اندازه تخت او باشد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۳) «استبداد شرقی، بررسی ایران عصر قاجار»، در: مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، پردیس دانش.
- ارسطو (۱۳۷۱) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، آموزش و انقلاب اسلامی.
- اشرف، احمد (۱۳۴۷) «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱، صص ۱۸۱-۱۸۹.
- (۱۳۵۳) «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران - دوره اسلامی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴، صص ۷-۴۹.
- (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد بورژوازی در ایران، تهران، زمینه.
- (۱۳۶۰) «شهرنشینی از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی»، آرش، شماره ۲۵، مرداد، صص ۹۴-۱۰۶.
- (۱۳۹۳) نقدو نظری در علوم انسانی و اجتماعی، به اهتمام سید ابراهیم اشک شیرین، تهران، گستره.
- اندرسون، پری (۱۳۹۰ الف) تبارهای دولت مطلقه، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، ثالث.
- اندرسون، کوین (۱۳۹۰ ب) مارکس و جوامع غیرغربی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، زرف.
- اوین، اوژن (۱۳۶۲) ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷)، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
- باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۷۸) تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بریان، پی‌پر (۱۳۸۱) تاریخ امپراتوری هخامنشی، جلد ۱، ترجمه ناهید فروغان، تهران، قطره و فرزانه روز.
- برنم، پیتر و دیگران (۱۳۹۶) روش تحقیق در علوم سیاسی، ترجمه میترا راه نجات، تهران، وزارت امور خارجه.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴) طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، نی.
- تاورنیه، ژان بابتیست (۱۳۳۶) سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب توری، اصفهان، کتابخانه سنایی و کتابفروشی تأیید.
- ترنر، برایان (۱۳۸۰) ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، تهران، مرکز.
- (۱۳۸۸) «جامعه آسیایی»، در: فرهنگ‌نامه اندیشه مارکسیستی، اثر تام باتامور و دیگران، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران، بازتاب نگار.
- جمالزاده، سید محمدعلی (۱۳۴۰ ق) یکی بود، یکی نبود، برلین، مطبعه کاویانی.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۸۰) آیین و اندیشه در دام خودکامگی، تهران، طرح نو.

- خنجی، محمدعلی (بی تا) بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف، تهران، حکمت.
- (۱۳۵۸) رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکون و فهم راه با چند مقاله و یادداشت دیگر، تهران، کتابخانه طهوری.
- (۱۳۷۴ الف) «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن» (بخش چهارم)، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۱-۹۲، صص ۵۸-۶۵.
- (۱۳۷۴ ب) «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن (سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸)» (بخش پنجم)، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۹۹-۱۰۰، صص ۱۵۴-۱۶۱.
- (۱۳۷۵ الف) «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی» (بخش هفتم)، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۰۳-۱۰۴، صص ۱۳۶-۱۴۴.
- (۱۳۷۵ ب) «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن» (بخش یازدهم)، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۱۱-۱۱۲، صص ۱۷۲-۱۷۹.
- (۱۳۷۵ ج) «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن» (بخش دوازدهم)، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۱۳-۱۱۴، صص ۱۵۶-۱۶۳.
- ژوبر، پ، آمده (۱۳۴۷) مسافرت در ارمنستان و ایران، به انضمام جزوه‌ای درباره گیلان و مازندران، ترجمه علی قلی اعتماد مقدم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دون، استفن (۱۳۶۸) سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰) اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران، فرزانه‌روز.
- سیف، احمد (۱۳۷۹) پیش‌درآمدی بر استبداد سالاری در ایران، تهران، چشمه.
- (۱۳۸۰) استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران، تهران، رسانه‌ش.
- سیوری، راجر (۱۳۸۲) «گرایش‌های توتالیتری دولت صفوی»، در: تحقیقاتی در تاریخ ایران صفوی (مجموعه مقالات)، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، تهران، امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶) سیاحت‌نامه شادرن، جلد ۳ و ۴، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.
- شلوخر، ولفگانگ (۱۳۹۲) «پیدایش عقلانی غربی از نگاه ماکس وبر»، در: عقلانیت و آزادی، ترجمه یدالله موقن و احمد تدین، تهران، هرمس.
- شیل، لیدی مری (۱۳۶۸) سفرنامه لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نو.
- طبری، احسان (۱۳۵۸) شمه‌ای درباره شناخت ایران و جهان، تهران، حزب توده.
- (۱۳۸۲) از دیدار خویشتن، به کوشش محمدعلی شهرستانی، تهران، طلایه.
- علمداری، کاظم (۱۳۹۴) چرا غرب پیشرفت و ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ چاپ نوزدهم، تهران، توسعه.

- عنایت، حمید (۱۳۵۱) «سیاست ایران شناسی»، در: مجموعه مقالات سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، ۳۴ خطابه، به کوشش محمد روشن، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- فاگل سانگ، ویلیام (۱۳۹۷) هخامنشیان، بر مبنای مدارک ایران شرقی، ترجمه خشایار بهاری، تهران فرزانه روز.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷) استبداد در ایران، تهران، اختران.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۳) اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ چهارم، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۳) تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ یازدهم، تهران، نی.
- (۱۳۹۴) نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز.
- کرایب، یان (۱۳۸۶) نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، آگاه.
- کرزن، جورج (۱۳۷۳) ایران و قضیه ایران، جلد اول، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۹۵) جامعه‌های ماقبل صنعتی، کالبدشکافی جهان پیشامدرن، ترجمه مسعود جعفری، تهران، ماهی.
- کریستینسن، آرتور (۱۳۱۷) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، چاپ رنگین.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۵۰) در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انجمن آثار ملی.
- مارکس، کارل (۱۳۷۸) گروندریسه (مبانی نقد اقتصاد سیاسی)، جلد اول و دوم، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، تهران، آگه.
- (۱۳۹۲) گزیده نوشته‌های کارل مارکس در جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی، گزینش و پیشگفتار تام باتامور و ماکزیمیلیان روبل، ترجمه پرویز بابایی، تهران، نگاه.
- مارکس، کارل و فردریش انگلس (۱۳۸۶) لودویگ فویرباخ و ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، تهران، چشمه.
- ماهرویان، هوشنگ (۱۳۸۱) «فئودالیسم»، شیوه تولید آسیایی یا استبداد ایرانی ما، کتاب توسعه، شماره ۱۱، صص ۹۵-۱۰۸.
- مونتسکیو، شارل (۱۳۴۹) روح القوانين، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸) «سازمان اداری صفویان یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک»، در: میرزا سمیع، تذکره‌الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاکی، تهران، امیرکبیر.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸) تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران،

انجمن آثار ملی.

هردوت (۱۳۳۹) تاریخ هردوت، جلد سوم، ترجمه و مقدمه و توضیح و حواشی هادی هدایتی، تهران، دانشگاه تهران.

هگل، گئورگ فردریش (بی تا) عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، دانشگاه صنعتی آریامهر. وارینگ، ادوارد اسکات (۱۳۹۷) سفر به شیراز و دیگر شهرهای جنوبی، ترجمه عبدالرضا گلمرزی و رضاصالحیان کوشک قاضی، تهران، نامک.

وبر، ماکس (۱۳۹۳) اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران، سمت.

وزیری، شاهرخ (۱۳۷۹) نفت و قدرت در ایران، از قنات تا لوله نفت، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران، عطایی.

ولی، عباس (۱۳۸۰) ایران پیشاسرمایه‌داری، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران، مرکز. ویترفوگل، کارل (۱۳۹۱) استبداد شرقی، بررسی تطبیقی قدرت تام، ترجمه محسن نلائی، تهران، ثالث.

- Bailey, A, M (1981) The Renewed Discussions On The Concept Of The Asiatic Mode Of Production, in, J, D Kahn and J, L, Llobera (eds) The Anthropology of Pre-Capitalist Societies, London, Routledge
- Bailey, Joseph R, and Anne M, Llobera (1981) The Asiatic Mode of Production, Science and Politics, Routledge
- Curtis, Michael (2009) Orientalism and Islam, European Thinkers on Oriental Despotism in the Middle East and India, ambridge University Press
- Eisenstadt, Shmuel N, (2002) Concluding remark, Public Sphere, Civil sociteis and Political Dynamics in Islamic Societiesin, The public sphere in Muslim societies, edited by Miriam Hoexter, Samuel N, Eisenstat, Nehemia Levtzion, State University of New York press
- Jun, Li (1995) In defence of the Asiatic mode of production, History of European Ideas, Vol 21, Issue 3, May.
- Krader, Lawrence (1975) The Asiatic Mode Of Production, Sources, Development And Critique In The Writings Of Karl Marx, Thesis Publishers
- Marx, Karl (1979) The British Rule of India, in, Karl Marx, Frederick Engels, Collected Works, Vol, 12, Marx and Engels, 1853-1854, International Publishers.
- Mann, Michael (1992) States, War, and Capitalism, Studies in Political Sociology, Blackwell.
- (1986) The Sources of Social Power, Volume 1, A History of Power from the Beginning to AD 1760, Cambridge University Press.
- Meisner, Maurice (1963) The Despotism of Concepts: Wittfogel and Marx on

- China. The China Quarterly, No. 16 (Oct. - Dec., 1963), pp. 99-111.
- Sawer, Marian (1977) *Marxism and the Question of the Asiatic Mode of Production*, Springer Netherlands.
- Springborg, Patricia (1992) *Western Republicanism and the Oriental Prince*, Polity Press.
- Sunar, Lutfi (2020) *The Weberian City, Civil Society, and Turkish Social Thought*, in, Edith Hanke and et el (eds) *The Oxford Handbook of Max Weber*, Oxford University Press.
- Toynbee, Arnold J, (1958) *Oriental Despotism* (Book review) *American Political Science Review*, Volume 52, Issue 1, March.
- Zubaida, Sami (2005-2006), *Max Weber's "The City" and the Islamic City*, *Max Weber Studies*, Vol, 5, 2/6, 1, *Max Weber and the Spirit of Modern Capitalism – 100 Years On* (JULY 2005 / JANUARY 2006) ,
----- (2009) *Islam, the People and the State, Political Ideas and Movements in the Middle East*, I, B, Tauris.